

یکی از فرقه های گمراه شده و دشمن اسلام میباشند . سبکی در شرح اصول این حاجب گوید .
 حشویه طایفه میباشند که فرقه راست گمراه گردیدند . و آیات الهی را بر آنچه ظاهر امر حاکی است تفسیر کنند . و معتقدند که مراد از دمی هم همان است که آنان نسبتها کرده اند . بدین نام نامیده شده اند برای آنکه در سلسله حسن بصری بودند حسن سخنانی از آنها شنید که با مذهب اسلام مخالف بود . فرمان داد تا آنها را به حشاه سلفه درس پرند . این شد که آنان را به حشاه نسبت دادند . و آنان را حشویه بنام خویش خواندند . و برخی گفته اند که چون جمعی از این طایفه مجسمه هستند خود هر چه هستند باشند اما چون جسم حشوات بر این قیاس آنها را حشویه بسکون شین نامیدند . جمعی دیگر گفته اند مراد به حشویه طایفه هستند که بحث در آیات صفات را جای نداشتند . زیرا گویند ما از اجراء آن آیات بر حسب ظاهر معذوریم . ولی بدانچه خدا تعالی اراده فرموده معتقدیم و حرم داریم که مراد الهی معنی ظاهر آیات نیست . و تأویل آن آیات را بجهت بردن گذار کنند . بنابر این اطلاق نام حشویه بکسانی که چنین اعتقادی دارند غیر مستحسن باشد زیرا این عقیده سلف صالح است . و آنتهی و برخی دیگر گفته که آنان گروهی هستند که میگورند جایز است تقدیماتی با ما به ملائک غلطی کنند و حشوی را بر زمین اطلاق کنند چه گویند که درین مآخوذ از کتاب دست است .
 و این دو حشویه واسطه بین حق و بیبیر مردم باشند . چنانکه سخاهی در سوره بقره در حاشیه که بر پیشانی نوشته . در تفسیر آیه [فاما یا ایتهنکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزون] . ذکر این مطلب روا کرده است . (کشاف اصطلاحات الفنون)

نوبختی گوید .
 وفرقة منهم یسمون الشکاک والیرة اصحاب الصدیق منهم سفیان بن سعید الثوری و شریک بن عبداللہ و ابن ابی نعلی و محمد بن اندرس الشافعی و مالک بن انس و نظرائهم من اهل الحضر والجمهور العظیم و یسمون الحشویة (ص ۱۶۰ فرق سعد و من الفرق نوبختی) و نسبت الحشویه حشویه لا نهم بعشون الاحادیث التي لا اصل لها فی الاحادیث الرویة و الجمیع یقولون بالعبود الشیبه و ان الله موصوف عندهم بالنس و الید و السمح و البصر و قالوا کل ثمة من العلمانی یأتی بخبر مستند عن النبی فهو حجة (تحریقات جرجانی و الجور العین ۲۴۱ و ابن الرضی المنیة و الامل ص ۱۶)

در قرن سوم هجری افکاری جدید بدست ایرانیان با کسک فلسفه یونان و ایران در میان مسلمانان منتشر گردید . در آغاز کار این افکار بنام ضلالت و گمراهی از طرف مقامات مذهبی تکثیر و ملود گردید ولیکن اندک اندک بر نفوذ آنها افزوده گشت تا آنجا که بسیاری از اصول و عقاید ساده قدیم متروک گشت و جای آنها با افکار جدید داده شد . مثلاً نسک بظواهر قرآن وجود بر مفاهیم تحت اللفظ آن که شود مدتها یکی از عوامل جلو گیری از ورود و نفوذ افکار فلسفی جدید بود . بعدها بعنوان فکر عقب افتاده و معتقدات رجاله و از اذل ناسی شناخته شد و صاحبان چنین افکار بنام حشویه خوانده شدند . افکار و عقاید حشویه که مبتنی بر جسمانی و قابل رؤیت بودن خدا و ملائکه است در دو قرن اول از اصول اولیه و منبع همه مسلمانان بود . ایشان عدم رؤیت را ذاتی از علی مادی دیگر میسرند و آیات قرآن را طبق ظواهر آن تفسیر میکردند همچون تشنن خدا بر نعت و گذشتن ری از برابر صفوف ملائکه . لیکن بعدها معتزله و سایر پیروان فلسفه از وجود کلمه روح و مانند آن در قرآن استفاده نمود . آنرا با موجودات متافزیک فلسفه یونان تطبیق کردند . و وجودها متافزیک در اسلام اندک اندک پذیرفته شد و ملائکه و روحانیات از موجودات آن عالم شناخته شدند . و بنابر این قانیت رؤیت از آنها سلب شد . و کسانی که طبق اصول متبع قدیم و صدر اسلام قائل بتجسم بودند بنامهای مجسمه و اهل الرویة و حشویه خوانده شدند و عقاید ایشان مورد تحقیر قرار گرفت مدتی در آنجا که چهار مذهب اهل سنت را دسته بندی میکنند . میگویند :

فاب حشویان معتزله اند و غالب شافعیان اشعری اند و غالب مالکیان قدری اند و غالب حشویان از حشویه هستند . (۱) و چنانکه معتزله است قشری ترین مذاهب اهل سنت همان حشویان هستند که بیش از سایرین بظواهر قرآن تسلک میکنند . بندها کلمه حشویه مانند یک صفت ذم برای بسیاری از فرق بکار رفته است . صاحب آئند راج گوید :

فرقه هاند . معتزله . شیعه . مرجیه خوارج فریاد جدی گوید .
 فرقه ای از معتزله اند که بظواهر قرآن چسبیده و بتجسم گر آیدند . (دائرة المعارف فرید و جدی) و این نادوست میباشد چون معتزله و اسماعیلیه و شیعه اولین پایه گذاران ناولین و نخستین مخالفان حشویه بودند . شهر سخانی از چندین از حشویان نام برده و سلبیه را یکی از فرق آنها میباشند .

حشیه . [ح ش ی] (ع ل) قیة کلان .
 ج حش .
حشیه . [ح ش ی] (ر ا خ) ده جزدهستان و دیوار بخش طبرخوزران شهرستان ارواک ۲۴ هزار گزی . شمال باختری طرخوزران کوهستانی سردسیر مسکنه ۲۴۸۴ شیعه ترک و فارسی زبانند . از نقات مشروب گردید . محصولات غلات آبادم کرد و بن شن است شغل زراعت گله داری کلیه . حاجیم یالی از نوبهار میتوان اتومبیل برد . بیمارستان ده نختنخواهی دارد (فرهنگک جغرافیایی ایران ج ۲) .

حشیه . [ح ش ی] (ع ر ا) آنچه درون شکم باشد از چکر و سیرز و شکبه و مانند آن یا آنچه مابین استخوان پهلوی و سرین است . یا ما بین ظاهر شکم و کنار و میان مردم ج احشاه . [قامه دهه] .

ا کراته . کنار . نایه . انانی حشاه .
حشیه . [ح ش ی] (ر ا خ) موضعی است نزدیک مدینه . (معجم البلدان) .

حشیه . [ح ی ی] (ع ل) گیاهی که بیخ آن بوسیده و بوی کرکته باشد . یا گیاه خشک .

حشیه . [ح ی ی] (ع م س) ناسه بر افتادن کسی را . دمه افتادن کسی را به نفس نفس افتادن . تنگ شدن نفس و بیایی شدن آن بعلت دویدن بسیاری یا حمل بازی گران و امثال آن (منتهی الارب) .

لا چسبیدن به اندرون شک چیزی چون پوست که بوی آن زائل نشود .

حشیه . [ح ی ی] (ع ل) نایب حشیان .

|| نعت مؤنت از حشیه . ناسه بر افتاده .
حشیان . [ح ی ی] (ع ل) نعت مدکر از حشیه . ناسه بر افتاده . (منتهی الارب) دمه گرفته . (مهذب الاسماء) .

حشیان . [ح ی ی] (ر ا خ) دمه در دهستان سرند بالا بخش سر بند شهرستان ارواک ۳۰ هزار گزی جنوب استان ۳۰ هزار گزی راه مارو حدود ۶۸۴ شیعه کوهستانی سردسیر مسکنه ۶۸۴ شیعه ترک و فارسی از نقات مشروب میشود محصولات غلات بن شن انگور شغل زراعت گله داری قانچه بافی راه مارو قنده خرابه بنام قنده حشیان دارد که بنای آن قدیمی است .

(فرهنگک جغرافیایی ج ۲) .

حشیب . [ح ی ی] (ع ل) جامه مطیر درشت .

حشیه . [ح ی ی] (ع ر ا) دجوع به حشیه شود .

حشیش . [ح ی ی] (ع ر ا) گیاه خشک . (دهان) . (مهذب الاسماء) گیاه خشک و شیبه به خشک شده نباتیست که بر روی زمین پهن نبوده با ساق باشد و بعد نمزش فرسد .

(۱) «الغیث السبعم ۲۴۱» و ظاهر از کلمه قدری معنی جبری را خواسته است چه مالکیان بیشتر بجز قائل هستند .

اصار . ابر . تن . || در استعمال شماری
فارسی زبان معالک گیاه .
ای خواجه با بزرگی اشتغال چی ترا
بر گیر جانشوگ و بر او میسر وحشیش (۱) .
شهبه بلخی .
جوایداد سلام مر [بگوشت درش
چگونه رعشی مانند یکدیگر دست حشیش .
انودی .
گاو کبود تا خوردش او شوی
خاک چبود تا حشیش او شوی .
مدلوی .
از برای اینقدرای خام زرش
آتش افکنی در این مرج حشیش .
مولوی .
ژنده پوشیده و در حشیش آمد
مزلیات سندی .
میر از کرون بدستار و درش
که دستار ینبه است و در پشت حشیش .
بوستان .
این بیطار نیز آرا بلخی مطلق گیاه بکار
برده است . وهو [ای عنبالعب] نریات
منهغض شیهه با یکگون بین الشجر و الحشیش .
(ابن البطار) .
|| جرس . پنگه . آنچه از برک خشک
شاهدانه هندی سازند نغده بردا .
گردی که بر برگهای شاهدانه پدیده آید
و از آن جرس و پنگه کنند .
خاصیت بنهاده در کف حشیش
کوزمانی میرهاند از خوردش .
مولوی .
|| سبز . ورق العیال (یادداشت مؤلف) .
|| خشک . بایس الحرج الولد حشیش ای بابا .
بچه که در شکم ششک شده باشد . بچه مرده
در شکم .
|| در بعضی کتب به منی بقعود و بر بود
کیده گندم و جو و امثال آن آورده اند .
لکن ظاهراً آن مصحف چنین باشد باجم
معجبه .
حشیش . [ح] [یاخ] دمی است از دهان
حصن بعش زرند شهرستان کرمان واقع در
۲۵ هزار گزی اختر زنده ۹۰ هزار گزی
جنوب راه مازو زرتند . بانق . ادبه بیست
واقع در جلگه . متصل . دارای ۶۵ تن
سکنه . میباشد . فارسی زبانند . از فئات
مشروب میشود مصولاتش افلات معویات
پسته . پسته . اهالی بگداورزی گذران میکنند
راه مالرو است .
(از فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۸) .
حشیشها . [ح] [یاخ] از سرداران لشکر
شلیقه عباسی در جنگ علیه صاحب الزنج
است رجوع به این اثر ۱۱۶۰۷ شود .

حشیش . [ح] [تن] [یاخ] ابن حرقوش
این ماژن مالک بن همرین تمیم (باب الانساب
سعدانی این اثر) .
حشیش . [ح] [یاخ] ابن عدی بن
هامر از قبله کفانه است (باب الانساب) .
حشیش . [ح] [یاخ] ابن عدی .
از قبله تمیم بعضی از ربوع ابن حنظله (باب
الانساب) .
حشیش . [ح] [یاخ] ابن هلال بن
حریت بن زراح از قبله بجله . (باب الانساب) .
حشیش . [ح] [یاخ] ابو معرز .
محدث است .
حشیش الاودیة . [ح] [ش] [آی] [ع] [را]
رجوع به حشیشه انطعالم شود .
حشیش الغافث . [ح] [ش] [رف] [ع] [را]
رجوع به غافث و لغات شود .
حشیش بزرقطونا . [ح] [ع] [را] . بشکو .
- بخول . سفروزه . اسپرزه قازانی باریق .
فسایون . بر غوثی . اسغوش . بقا مبارک .
ختل . حشیشه البرائث . صاحب اختیارات
گوید : پیارسی ورق بشکو گویند و در فوات
زردیک بگشتیز تر بود و بهترین وی تازه
و تر بود . حرارت بشذانه و برودهای گرم
عالی کردن سود دهد و عصاره تردی جهت
لقت مالم نافع بود .
حشیش زرشان . [ح] [ز] [د] [م] [ر] [ح] [ک] [ب]
حشیش کشیدن . استعمال حشیش و جرس .
حشیشه . [ح] [ش] [ع] [را] گیاه . پکلاغ گیاه یا
گیاه خشک . یکی حشیش . [اسم اصطلاحی
قن] || حشیش الاودیة . [اسم اصطلاحی
حشیش یعنی شذائل است . (تحفة حکیم مومن)
|| قن (لهندی) (ابن ببطار) . کانیس اندیکا .
قله شندی گوید : قاضی حسین دادوستد حشیشه
را موجب فسق دانده اما برای آن حد (نوعی
تجزیر و مجازات بدنی که از طرف شرع
مهر شده) . مینفکرده است . و ابن العسقلانی
کتابی درباره حشیشه ساخته و بنا به تکرمة
المعیشه فی ذم الحشیشه نامیده است (صبع
الاعشى ۱۴۶۰) .
حشیشه الارض . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
آطر بلای . اطر بلال .
حشیشه الاسد . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
اسداندس . (داود ضریر انطاکی) جعقل .
او و بنجی . (مصعب اورو بنجر) .
حشیشه الالعی . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
بلسک (داود ضریر انطاکی) . بلسکین .
بلسکی (بزل کا) . الارینی .
حشیشه الاورام . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
دموع ایوب . امردیون . امردیان . (داود
ضریر انطاکی) . شجرة النسیج .
حشیشه البراعیث . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
کبک و اش . مؤلف نغده گوید . بلنت شام گیاه

دوقس زانامنه و در عراق مراد از آن گیاهی
است که کبک را دفع کند . و در طبرستان کبک
و اش گویند و قسمی از دوقس شمرده اند .
اتهی . کیک واسه . (ذخیره خوارزمشاهی) .
قبلة . [ق] [تل] و آن نوعی از دوقس است
|| قنقار جوع به حشیش بزرقطونا شود .
حشیشه البرص . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
(ع) آطر بلال . رجل القرب رجل الطیر .
جزر الشیطان . جزر الشیطان . قازانی .
اطر بلال . (قد کره داود ضریر انطاکی) .
دهی الابل . || عیلابون .
حشیشه البزار . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
خرند صحرائی . موجود . هوه جوبه . حالوما .
شنباز .
حشینه البرق . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
حشیشه البواسیر . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
ماموران .
حشیشه النجرب . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
گیاهی است که گل آن جگانه پسند و در بیماری
جرب سودمند بود .
حشیشه الجمال الفارسیة . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
لج . [ش] [تل] [آ] [ع] [را] ذنبیل العجم .
حشیشه البحر اسانیة . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
(ع) و خشک . (تحفة حکیم مومن) .
حشیشه الداحس . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
حکیم مؤمن گوید : گیاهی است منبتی سنگلاخ
و برگش شیهه به برک همدس و از آن بزرگ کفر
در آخر دوم گرم و خشک و معتدل و لطیف و
شمار آن جهت داحس و قروح شهیدیه نافع
است . (تحفة المؤمنین) . فارونوغیا .
حشیشه الدود . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
یا الحشیشه الدودة . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
حشیشه الطحال استقوالفندریون . (تحفة
حکیم مومن) . مقولوفندریون . حشیشه
الذهبية . و حیوانی را نیز باین اسم اخیر
نامند که در قدیم مشهور بادیه و اربعین
بوده و العاز سبعة و سیمین خوانند . (تحفة
حکیم مومن) . هزاریا . رجوع به استولو
فندریون شود .
حشیشه الدینار . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
دازک .
حشیشه الذهب . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
گیاهی که بکمان اکسیریان پس از ذوب
برفها به لبنان روید . بروز نامرئی و شبانگه
درشت و فروزان دیده شود . و خاصیت آن
زرد کردن فلزات است .
حشیشه الذهبية . [ح] [ش] [تل] [آ] [ع] [را]
(ع) حشیشه النور . رجوع به اسفولوفندریون
شود .

(۱) و در بعضی نسخ : ای خواجه گر بزرگ اشغاز نی ترا بر گیر جانشوگ و بروید روحشیش . دینی .

حشيشة الرمل . [ح ش ن ت ذ ر] (ع را)
 حشيشة الزجاج ، حشيشة ، حشيشة ، الكسبي .
حشيشة الزجاج . [ح ش ن ت ذ ر] (ع را)
 (ع را) الكسبي ، كشتن . حشيشة ، حشيشة ، حشيشة .
 حشيشة الرمل ، بورجهان بيروني در الجواهر
 في معرفة الجواهر كويته قال في سقوريدس ،
 فلسطين نبات يسمى حشيشة الزجاج لانها
 تجلو الاوساخ التي فيه اذا خضع تحت بالسفوف
 جوانه ، قال حبرة ، ان بقربة قهروء من قري
 فاشان باصهبان نباتا ينسبط على الارض ثم
 يستخرج زجاجا ابيض صافيا براقا حمل اليه
 منه فطاع وذكرائها كانت متشكلة على هيأت
 شروب من الثبات ، ويستعمله اهل ملك النواحي
 في الوان من الادوية ولم يشألي شوهيها
 و على هراية ذلك لا يستعملها من اعادها بأمر
 البساعلة ، انتهى . وداود در شكره كويته
 هو الكشتين ونسب الحبة تقيت با لسباح و
 الحيمان . ابقفان رقيقة الى العمرة ولها اورد
 مغرب و عليها شيء . كالارز . بملق بالين و
 القلوب . شديدة الرودة . يوخر با آذار .
 وهي ياردة رطبة في الثانية . تحلل الاورام و
 تفتح الصدور شريفاً و حلاوة و تخلع الاثار .
 واذا وضعت في زجاج نقيه . وهي غير الراس
 ويصلحها السكتين و شريفها الى دره مين .
 انتهى . و در ترجمه سيدنا ابورجانه بيروني
 آمده است كه : ياسوس كويته
 او را الكسبي كويته واز خواص وى آست
 كه آ بيته رايد و روشن كشيده ... ابوحنفيه
 كويته ، سرد است در اول و قابض است و
 جراحات رافهم آرد و آمان پشانه ...
 صاحب نطفه كويته : گياهي است كه در
 شورماز و معوها مريده شاخه اي اولريك
 و مابل به سرخي و برگش شش و مغرب
 و بر شاخه اي او جزي شيبه بنغم بقدر برنج
 و خشن رسيار تلخ و بر جامه بچسبد در دوم
 سرد و تر و محلل اورام و رادع و مفتح سده
 و جالتي و قابض مويته زجاج را بالكليه رفع
 ميكنند و از اين جهت باين اسم مسمي شده
 و زایل كننده بواسير و دواوقه عصارة او
 باشكر و عمل جهت صرفه كهنه بديار مؤخر .
 و ضماد عصارة او جهت اورام خار و بواسير
 جهت جبر و نيله . و ابقروطن و زرغن حنا و
 بايه تر جهت نفوس و بالين بر گياهي جهت
 قويا و فرغره او جهت درم لوزتين و پاروغن
 گل جهت درد گوش مؤيد ... و معلش
 نبات و ششخاش و قدر هربش نادور هم است
 انتهى . و مؤلف اختيارات كويته :
 بيادسي گياه ابكيته كويته و داوي كويته
 قابض بود مع رطوبت مسكن اورام بلغمي بود .
 و عصارة آن بواسير را زایل كند و سرارة
 كهان را نافع بود و عصارة آن با استنجاج
 و جبره و غيره ملاكند نافع بود و بر موشكمي
 آتش بهن سبيل فرغره بصارة آن كردن
 درم لوزتين را نافع بود و در موهن كردن

جهت نفوس نافع بود . و بيار خودن مرورد
 مزاج را سداغ آرد و مصلح ري نبات و
 ششخاش بود .
حشيشة السعال . [ح ش ن ت س م] (ع را)
 الدواء المسمى انجربون (داود صرور انطاكي)
 فنجريون . (تعفة حكيم مؤمن) فنجريون و جل
 الصغار . فيجيون . يغبون . فيجيون و
 فنجريون و فنجريون . مصنف ابن كنه يونالي
 است . س .
حشيشة السحافة . [ح ش ن ت س م ك] (ع را)
 حشيشة النجاة . (حكيم مؤمن) آلسن
 (حكيم مؤمن) . شجرة الكلب .
حشيشة السلطان . [ح ش ن ت س م] (ع را)
 حرف ايض ، (تعفة حكيم مؤمن) .
 خردل فارسي . نسفي . حرف يا اوعى
 حرف . خرغق خرغوق . خرغوق . صاب
 بري . و بعضي گفته اند كه آن نوعي از حرف
 السلخوخ است .
حشيشة السنور . [ح ش ن ت س م ر ن] (ع را)
 (ع را) باق و نجوبة و يطلق على السنبل .
 (داود ضرير انطاكي) .
حشيشة السنون . [ح ش ن ت س م ر ن] (ع را)
 چنانكه كلفي كويته مصنف حشيشة السنور
 است .
حشيشة الشاذين . [ح ش ن ت س م ش] (ع را)
 (ع را) فصاب مصري . نوعي است از آذان
 السنن . ياسين بري .
حشيشة الطحال . [ح ش ن ت ط ط] (ع را)
 سقولوفندريون - اسقولوفندريون . (داود ضرير
 انطاكي) حشيشة الدور . (تعفة حكيم مؤمن) .
 حشيشة الاودية حشيشة الطحال . زنگي دارو
 چتر كم . فربان . كيردومي . رجوع به
 سقولوفندريون شود . طوقريوس . رجوع
 به طوقريوس شود . ايبووليطس . رجوع
 به ايبووليطس شود .
حشيشة العقب . [ح ش ن ت ل ع د] (ع را)
 (ع را) صاحب تعفة كويته . صامر يوماست و
 بانهت حجاز (؟) بولاموتيون است . شجرة
 اليمام . ايايو طريون طومانا .
حشيشة العلق . [ح ش ن ت ل ع ل] (ع را)
 ايرين البراة كويته دارو در گيلان خشت نغمه
 و از جلد زيوده است و در نماز سران ارجي كويته
 و آن شيبه بر مسير و مابل بسياهي و خوشبوست
 و بالخاصة اخراج زالوي و خلق مانده كند
 و در ساير افعال قورش از انقسام خود نپااست .
 (تعفة حكيم مؤمن) .
حشيشة الكلب . [ح ش ن ت ك ل] (ع را)
 فراسيون (تعفة حكيم مؤمن) . صوف الارض .
 (اشتيرانات بديسي) .
حشيشة اللجاة . [ح ش ن ت ل ك] (ع را)
 (گياه فوك) و لجانه يعني فوك است .
 و حشيشة النجاة و حشيشة اللجاة مصنفان
 كنه است . || حشيشة الساعفان .
 آلسن - شجرة الكلب .

حشيشة اللجاة . [ح ش ن ت ل ك] (ع را)
 حشيشة السلخوخ . (حكيم مؤمن) . آلسن
 (حكيم مؤمن) . و اين كنه مصنف حشيشة
 اللجانست .
حشيشة اللجانة . [ح ش ن ت ل ك] (ع را)
 مصنف حشيشة اللجانة است .
حشيشة المعلن . [ح ش ن ت ل م ك] (ع را)
 گياهي است سفيد و مصلب قريب بستكيو
 چون شكمه شود اجزاء او رزه مي گردد
 و بارون چون مشتمل گردد شعله او بر طرف
 نسي گردد و ريش سفيد نامند و داخل ضادات
 ملوكي مي كنند . داو جالي و موزت مسخت و
 طراوت است . (تعفة حكيم مؤمن) .
حشيشة النجاة . [ح ش ن ت ن ك] (ع را)
 مصنف حشيشة اللجانة است .
حشيشة الهرة . [ح ش ن ت ل ه ر] (ع را)
 موي گياه - سنبل هندی . قو ، و رجوع به
 حشيشة السنور شود .
حشيشة ديوبندة . [ح ش ن ت ر ي ن] (ع را)
 به اسقولوفندريون شود
حشيشة . [ح] (س نسبي) مشروب به
 حشيش . حشيش كش . || مشروب به حشيش
 نام بدان هاي حدي اذ حرب است . (مساهني) .
حشيشة . [ح] (ع را) خرمای بد . (مطلب
 الاسماء) . || جامه بد . جامه كهنه .
 (منتهى الارب) .
حشيشة . [ح] (ع را) حشيشة ، جو كه
 بستور دهند .
حشيشة . [ح] (ع را) حشيشة ، حشيشة [ح]
 تين] و با تعفة است . (آندراپ) .
حشيشة . [ح] (ع را) صاحب حشيش .
 (منتهى الارب) .
حشيشة . [ح ن] (ع را) نوعي مافوق فرد
 شيبه به ساردني كه در جنوب ايران معروف
 و ماكون ميباشد . (بااداشات مؤلف) .
حشيشة . [ح ن ي] (ع را) پسنر آ كنده .
 (مطلب الاسماء) توشك و اوالي آ كنده بچيزي
 چون زيبه و ريشم و جل آن نهالي . (مطلب الاسماء)
 ح ، حشايا . || بالشجة زنان كه بر پستان
 باسرين بندند تا كلان نمايد .
حشيشة . [ح ن ي] (ع را) تفت مؤنت از شبي .
 تفت بر افتاده . حشيشه .
حشيش . [ح ن س م] (ع م) حشيشه ، حشيشه ،
 ستردن موي سر . موي از سر برين .
 موي از سر برين . (ناج الصادق بيهقي) .
 موي از سر برين خود . (زوزني) . موي
 ستردن . موي ريزايند . ستردن موي .
 اللاتي من [ح س م] (لسان المعرب و ديونوزي
 از نشوء اللغة ص ٧٣) . بهره و بخش دادن
 كسي را . (منتهى الارب) بهره دادن كسي را
 (ناج الصادق بيهقي و زوزني) . بهره
 دادن . (دهار) . || نيت ديودن . (ناج الصادق
 بيهقي) . سخت در بين . بشتاب رفتن .
 (منتهى الارب) . || كه يوناني كردن چيز را .
 (منتهى الارب) . عيشاك كردن .
 || (ع را) و هو حشيشه اي لايجير آحقا .

از جنات در رسم عامه ، و رسم مخصوصه .
حصص . [ح ص ص] (ع ۱) ورس (معجم البلدان و بحر الجواهر و الخیارات بدیعی) .
 اسیرت . || زهران ، ج : حصص || دانه مروارید . (منتهی الارب) .
حصص . [ح ص ص] (راج) نام چند موضع است به نواحی حصص - و شعر آن معروف است . (معجم البلدان) .
حصصا . [ح ص ص] (ع ۱) نام چند کوه از آن بنی امی بکر این کلاب . و بعضی گفته اند نام پدر گترین آبی قبیله مزبور است .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) حصص سنگ ریزه ها . و آن جمع حصص است . رجوع به حصص شود . و در تامل فارسی زبانان همزه آخرش افتد : و یکنه بجوی اندر از عکس کل سرخ هفتیست نو گوئی حصصا ناصر خسرو .
 در این حصص نقتن من هست بر حصص چون بر حصص گویم خرد هست بر حصصا . (مهذب الارب) .
 نقشها را می خورد مینق حصصا چشم فرعون است بر کرد حصصا . مولوی .
 پای ناینا حصصا باشد حصصا ثابتست سرنگون او بر حصصا . مولوی .
 چشم بینا بهتر از سبده حصصا چشم بشناسد گهر را از حصصا . مولوی .
 میدانقدر کیلانی را دیدند در حرم کعبه روی بر حصصانیده و بیگفت ... گلستان .
 یارب بدست او که فر زو دوایم شد تسبیح گفت در کعبه عیون او حصصا . سمدی .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) سنگ ریزه ها . سنگ ریزه . (دهار) . (منتهی الارب) . شن . یکی آن حصصا است . و در تامل شعری فارسی زبان همزه آخرش افتاده است . رجوع به حصصا شود . || جوهر سجری که در مثانه و کوفه و مابو کبد و طحال و ریه پیدا شود . همانوی گویند .
 بفتح حاء و صاد مهملین و بهاء فاء سنگ ریزه . علامه گویند .
 آن جوهریست از ماده سلک که در مثانه و کلیه متکون . و در زوده و چگر و شش نیز نواید میشود . سبب تولید آن هم استعمال غذاهای لزج که سرارت غریزه آنرا متعجب میکند میباشد . چنانکه در بحر الجواهر ذکر کرده است . (کشاف اصطلاحات الفنون) .
حصصا . [ح ص ص] (ع ۱) زن موی رفته از سر - زن دغ سر . (آندراج) . مؤنث حصص بی موی . (معجم البلدان) . || سال تنگ . (مهذب الارب) . سال بی الماع و بی خیر . (منتهی الارب) || زن

بدین . زن بدقیم . (آندراج) || یاد روشن بی گرد و چهار . (آندراج) .
 یا زمین بی گیاه . (معجم البلدان) . || الحیه حصصا در بشر شکسته و کوتاه که دراز نشود (مهذب الارب) .
حصصا . [ح ص ص] (ع ۱) نام آسی مر ساقین مرداس و خونین مرداس بوده است .
حصصا . [ح ص ص] (راج) زمین از آن بنی همدان این بکر . (معجم البلدان) .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) چرخ حصصا . دروزه ها . درویدها . حصصا السنة کلامهای مکرره که موجب رسوائی شود . گفتارهای پهلوه . گفته ها که بدان زبان بپرند . (مهذب الارب) .
 الناس حصصا استهم مردمان دروزه های زبان خویشند . یعنی گفته های آنان سبب مرگ و قتل ایشان است .
حصصا قری . [ح ۱] (راج) حسن ابن حبیب . محدث است .
حصصا افغان . [ح ۱] (راج) ده از دهستان آبادگان بخش حومه شهرستان مشهد ۱۱ هزار گزی شمال مشهد - سر راه مالم و عمومی مشهد به شوارب جلگه - معتدل . سکنه ۱۱۱۱ تن شیعه فارسی زبان . آب از قنات معصوم غلات شغل زراعت مالداری . راه اتومبیل رو - (از فرهنگ جغرافیای ایران ج ۹)
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) حصصا . (منتهی الارب) .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) حصصا . (منتهی الارب) .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) حصصا . (منتهی الارب) .
 منی که از آنجا رمی جمره کنند . و آنرا بنام حصص نیز نامند . بوم الحصص روزی است که در شعر بدان اشارت شده است . (معجم البلدان) .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) سنگ ریزه . (دهار) رنگ . حمرة . رمل . یکی سنگ ریزه . یکی حصصا . حکیم مؤمن گویند رادع و معترف است و سائیده او صنایع بسیار جهت نرف المم جراحات و رفع وزم مفید است و انداختن آن در کوزه آب مصالح قنطق آن و مغزی احشاست (نعمه) . || سنگ که در مثانه بود . سنگ که در گرده بود . سنگ که در مثانه یا کلیه و چیز آن پدید آید از کبیر منجمد که همچو سنگ ریزه گردد یا از تجر خلطی غلیظ پلمات استعمال اندوه لزجه . || عقل . خرد . (مهذب الارب) . هوش . (منتهی الارب) . رای .
حصصا الاستنج . [ح ۱] (ع ۱) . (را مری) حجر الاستنج . رجوع به حجر الاستنج شود .
حصصا المسک . [ح ۱] (ع ۱) (را مری) اجزاء سخت و صلب که در تاقه مشک باشد .
حصصا ضرص . [ح ۱] (ع ۱) قشر سجری که درین دندانها بندد .

حصصا کلیه . [ح ۱] (ع ۱) رجوع به حصصا شود . || بیماری حصصا . بیماری آمدن سنگ در صوفی . || بیماری حصصا کلیه . درد و بیماری که از پینه آمدن حصصا در گرده تولید کند .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) (منتهی الارب) منسوب به حصصا .
حصصا حصص . [ح ۱] (ع ۱) حصص . سنگها . سنگ ریزه ها .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) (ع ۱) درودن (دهار) . (زوزانی) . (تاج المصادر بدیعی) . (ترجمان عادل بن علی) درودن بدین درودن بدین درود . درود . دروا . درو کردن . درودن بدین . حصص . اختصار . مقابل ذرع . درین کشت باداس پس چون باشد جهاد و اعتقاد چنان این کشتن قیامت و حصصا . مولوی .
 صاحب قاموس کتاب مقدس گویند : موسم حصصا گاهی بواسطه یست و بلندی محل تفاوت نماید چنانکه موسم حصصا محلی زودتر از محل دیگر رسد و حصصا حیوانات مختلفه هر یک بموسم خود بی دربی آمده هر با شرا اسمی خاص بود . چنانکه حصصا کتدم (ازن سوئیل ۱۷۱۲) و حصصا چو (کتاب روت ۳۳۱) و غیره . گندم را باداسهای تیر میدرویدند (ازموس ۱۶۵۰) و دسته و پاره های (روت ۱۶۷۲) (از امیر ۷۰۱۲۹) و بر سر پاره ها گذارند به خرمن گاه میبرند (عاموس ۱۳۵۲) و در آنجا آنها را بواسطه گاو و گاوینیکه مخصوص ابتکار بود کوبیده به پاک میدادند و بواسطی (متر شنبه ۲۵ : ۴) جایز نبود که دهان گاوین خرمن کوب رایه بندند . و موسم حصصا موسم قرح و شادی بود (اشعیا ۹ : ۳) و حصصا در کتاب روت بیان مفصلا گشته است . اما در عهد جدید عیسی مسیح حصصا را اشاره با انقضای دنیا و انجام عالم میفرماید (متی ۱۳ : ۳۹) که حصصا کنندگان حلاکته میباشدند و میفرماید که آن فرشته در آن وقت داس خود را پیش خواهد آورد زیرا که حاصل زمین خشکیده است . (مکاشفه ۱۴ : ۱۰) (قاموس کتاب مقدس) . رجوع به درو شود .
حصصا . [ح ص ص] (ع ۱) حصصا . حصصه . درو گران . دروه گران .
حصصا . [ح ص ص] (ع ۱) حصصا . درو گران . (مهذب الارب) .
حصصا . [ح ۱] (ع ۱) درودن کشت . درود نگاه . هنگام درو . (منتهی الارب) . || گیاهی است که از خوردن آن کوفتند را هفت حیاط عارض گردد . || کشت دروه . حصصا . حصصه .

حصار کردن. [ح] [و] [ح] [ک] [ک]
 (مس مر کب) درودن . بدرودن . درویدن .
 پیرویدن . درو کردن .
محصار. [ح] [ع] [ص] [ع] [ص] [ع] [ص]
 کسی را در جنگ . (کشاف اصطلاحات
 الفنون) محصور کردن کسی را .
 محاصره . [ح] [ع] [ع] [ع] [ع] [ع] [ع]
 (فرهنگ اسدی) . حصن . نرسه باره . نرسه باره . نرسه باره . نرسه باره .
 قلعه . قلعت . محفل . (دهار) . سور .
 (دهار) . باره .
 چوشخ از در نرسه باره و گلف
 که گشتیم باجست بیدار چفت . . .
 بچنگ وی آمد حصار و به
 بی مایه در مردم پلخته . . .
 یکی نعت پیروژه اندر حصار
 با کین نهادند و دادند بار
 همه مردم سخن پیش آمدند . . .
 فردوسی .
 شب و روز یکماهشان چنگ بود
 سپه را بدژ در هفت تنگ بود . . .
 چوشب بر زمین پادشاهی گرفت
 ز دریا بدریا سیاهی گرفت
 زمین قبرگون کوه چون نیل شد
 ستاره بگردار تبدیل شد
 تو گفنی که شمع است سیدهزار
 پیاویخته ز آسمان حصار .
 فردوسی
 بچاره بر آید پیام حصار
 فرود آید از بام در نامدار .
 فردوسی
 پرستنده کرم بشنید راز
 همانکه در دژ گشاده باز
 چو آن بارها راند اندر حصار
 پیاو است کار آن شه نامدار .
 فردوسی
 بر آن باوه دژ گذشتی سوار
 گرفتیش ز لشکر مرآت را حصار . . .
 بیک هفته بستد حصار بلند
 بشهر انزلی شد سیه از چمند .
 فردوسی
 بیاورد گنج و سلج از حصار
 بر دخواست لشکر و خوار .
 فردوسی
 که یک بهره زمین میان حصار
 بسازند باهر کسی کارزار .
 فردوسی
 حصار ز سنگ است بالای کوه
 بر از سیره و آب و درواز گروه .
 فردوسی
 سرا پرده نوند شهر یار
 کشیدند بر دشت پیش حصار .
 فردوسی
 اگر لشکر آید سوی کارزار
 بود آب مارا چای حصار .
 فردوسی

بگرد حصار اندر آمد سپاه
 ندیدند جامی بدر گاه راه .
 فردوسی .
 چند سال اگر ماند اندر حصار
 ز بیمون نیایدش بجز بیکار .
 فردوسی
 نهر شد ز کینه سر کینه دار
 گر بزان در وقت سوز حصار .
 فردوسی
 بر اندخسرو مشرق سوی بیلازم
 بدان حصار کز برج او سجز شهلازم
 تنصیری .
 یکی تیرهمی فاش کند از حصار
 در بر او کرده بود تیر بجای گل زاز .
 مسجدی .
 و نه تیر و حصار را تیرت کردند
 و ستور بدست لشکر افتاد .
 (ابوالفضل بهمنی) .
 این هلی فهنذی جائیکه اورا فهنذی گفتندی
 و حصار قوی در سوره اش بر سر کوهی داشت
 بدست آورده بود که به هیچ حال ممکن نبود
 آنجا را بچنگ مقدم .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۵۷۴) .
 ملازمین حصار خود بر جوشیدند و بیکبارگی
 خروش کردند . (ابوالفضل بهمنی) .
 همچنین که اینجاهاست آنجا نیز حصار
 بود . (ابوالفضل بهمنی ص ۱۰۸) .
 گروهی از ایشان بعمار التجا کردند .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۱۰۹) .
 همگان آفرین کردند که چنان حصار
 بدان مقدار مردم استند شده .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۱۱۹) .
 زن و بچه و چیزیکه بدان میرسدند گسیل
 میکردند به حصار قوی .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۹۱۳) .
 بر نشست و قصد حصارشان کرد .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۱۱۴) .
 حصار ی یافتند سخت حصین
 (ابوالفضل بهمنی ص ۱۱۳) .
 گفتند در همه غور معکثر از آن حصار
 نیست . (ابوالفضل بهمنی ص ۱۱۳) .
 فرمود تا آن حصار با زمین بست کردند
 تا پیش هیچ مقدی آنجا ماوی نمازد .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۱۱۴) .
 و این نیز حصار بود سخت استوار .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۱۱۴) .
 پس از آنکه حصار شده آمد .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۱۱۹) .
 امیر . . . بر نشست و قصد حصارشان کرد .
 (ابوالفضل بهمنی) .
 آنجا کافران پلیدتر و قوی تر بودند مضایق
 بسیار و حصارهای قوی داشتند . (ابوالفضل
 بهمنی ص ۱۰۹) .

زن و بچه . . . گسیل میکردند . به حصار
 قوی و حصین . (ابوالفضل بهمنی) .
 حصار بشمشیر گشاده آمد .
 (ابوالفضل بهمنی) .
 مردم بسیار بدیوار حصار آمده بودند و
 کوزه های آب از دیوار فرو میدادند و مردمان
 می ایستادند و می پیورند که درخت تشنه و غمی
 بودند و جو بهای بزرگ همه خشک و بیک
 قطره آب بود .
 (ابوالفضل بهمنی ص ۱۶۷) .
 گفتند : در حصار پنج چاه است و لشکر آب
 دهند . (ابوالفضل بهمنی ص ۱۶۷) .
 یک تنگ کن که در حصار جوانبست
 گرگ در قنصاست در گلوت و مشانه
 ناصر خسرو .
 این ملک زود دروای مردمان
 صاحب حصار است پلند حصین .
 ناصر خسرو .
 اندرین تنگ حصارم قنصستی دل
 گر لعل دلم از عقل حصارستی .
 ناصر خسرو .
 حصار ی داد بزدان بشدگان روا
 که شیطان را بدود در نیست سلطان .
 ناصر خسرو .
 خداوند حصار آن کسی که بزد
 ز بهر او فکند آفاق و ارکان .
 ناصر خسرو .
 جز علم و عمل همی آوردم
 تا بسته درین حصین حصارم .
 ناصر خسرو .
 روز خیر چون نه بو بگر و عصر آن در فکند
 باطلی کند آن قوی دراز حصارای ناصی .
 ناصر خسرو .
 از بیم میاه بو حیفه
 بچاره و مانده در حصارم .
 ناصر خسرو .
 آن جنابت در اندرون حصار گریختند .
 (ترجمه بهمنی ص ۲۸۵) .
 حاجت آلتوتاش و ارسلان جاذب پیرامن
 حصار را فرا گرفتند .
 (ترجمه بهمنی ص ۳۴۳) .
 ز چپ و راست همی رفت نیرو از شهاب
 ز بیم او همه پیش رویم حصار گرفت .
 مسعود سعد .
 در این حصار ساختن من هست بر حصیر
 چون ز بر حصیر گریم خود هست بر حصا .
 مسعود سعد .
 سنگ بر باره حصار مزین
 که بود گر حصار سنگ آید
 کابلستان .
 برین حصار ز دیوانگی چنان شده ام
 که اختران همه در بوم همی خطاب کنند .
 مسعود سعد .

|| پناهگاه، پناهگاه دشمن ترا نگاهدارد. جان پناه .

جهان آفریننده یاد تو باد
دل نیت و بازو حاصل تو باد.
فردوسی .

جهان آفریننده یار من است
دل و تیغ و بازو حصار من است .
فردوسی .

و دیگر که دارنده یار من است
چاه است و مهرش حصار من است .
فردوسی .

مرحمت را خوب حصار بست که او را
دانست همه یام و زمین و درود پوار .
ناصر خسرو .

جانم پیشکده هر خرد را حصار کرد
ناردهگر زده هر ظفر بر حصار من .
ناصر خسرو .

از عطر آتش و قلاب آید
دین و خرد کرد حصار مرا .
ناصر خسرو .

سید را هیچ حصاری نبود به زحرم .
ناصر خسرو .

هر که او نور را حصار کند
تیر شیطان بر او چکار کند .
اوحدی .

همه عقل و یار جان صدم است
درد و گیتی حصار جان علم است .
اوحدی .

|| پره . پره نخچیر و فلان :
هیبت تیغ تو زین تو دارد شب و روز
ملک بر خصم تیر ، پیشه بر شیر حصار .
فرخی .

|| دیوار . سور .
بسوی حصار دژ اندر کشید
بیابان و بیره سپه گسترید .
فردوسی .

نافر دست و نفس کاری کن
گر خویش از حصار حصار کن .
اوحدی .

تاثیر گشاید شهاب سوزان
ناله زخمن حصار دارد .
مسعود سعد

یکی دژ بگرداز بر تیغ کوه
شد آشوب با او همه مگر و .
نهاد بر آن دژ در آهنگین
هم آرامگه گشت و هم جای کین .
اوحدی .

یکی چشمه بوده بر کوه حصار
ز بهت اندر آمد میان حصار .
همه لشکر امروز یار تو شیم
گر تیر بد آید حصار تو شیم .
فردوسی .

|| شعله .
تا شعله بیست از جمله بیست و چهار شعله
موسیقی ، و آن بلندی حصار است و پستی آن

سه گاه باشد : (برهان)

|| در اصطلاح احکامیان بودن گو کب
است میان دو گو کب معنی دو گو کب است
در یک برج و در دو برج . در احکام نجوم تنگه
در میان گرفتن دو گو کب است باشد گو کب
و از یکی ازیش دیگری از پس . و صاحب
کشف اصطلاحات الفنون گوید ، حصار ،
بسیکس سه حلقی . . . نزد متجان بودن
گو کب است میان دو گو کب و در یک برج
یاد و برج که پیش و پس او باشد ، یا میان
شمار دو گو کب بدان معنی ، و آن گو کب
را محصور خوانند ، کذا فی کفایة التعلیم .
بدانکه بودن محصور میان دو سعد دلیل
قایت ممانعت است و بودن میان دو نفس
دلیل قایت نصوت . انتهى .

|| نوحی از یاران شتر و آن پالش ماضی
باشد که بر شتر افکنند و پیش و پس او بلند
کنند و بر آن سوار شوند . (ما در داشت مؤلف) .
امثال :

میه را ز شمشیر باید حصار .
سیاه را دلیری خلاصی بشد نه پار و دژ .
حیا حصار ایمن است .

|| از منته سود دهد مرد را روئین حصار .
(ایمانت کونوا بدر ککم الموت ولو کنتم فی
بروج مشیطه . قرآن) .
ترکیبات :

حصار گرفتن در تعصن در
(روزنی) تعصن شدن درهای حصار
و ا پروی دشمن بشن و بر بازماندگیکن :
حسن حری حصار گرفت و یقوت [بیت]
آنجا فرود آمد . (تاریخ سیستان) .

احمد ابن عبدالله الفجستانی خلاف پیدا کرد
و نشا بور حصار گرفت . (تاریخ سیستان) .
هرستان چون بد رسیدند آنرا حصار گرفتند
و سخت استوار بود .

(ابوالفضل یحیی ، ص ۱۱۲) .
عبدالله سجستانی حصار گرفت . (ابوالفضل
یحیی ، ص ۱۸۶) و چمن را حصار گرفت
بگرگان .

سواران رومی بچوسید هزار
حلب را گرفتند بکسر حصار .
فردوسی .

|| حصار دادن محاصره کردن ، محصور
ساختن ، و قلم طیر کرا حصار داد و بستند
و خراب کرد . (راحة الصدور داوودی) .
بنداد را حصار داد و بستند و با خلیفه مصالحت
وقت . (راحة الصدور داوودی) .

و حصار سمرقند داد و مراد و متجیق نهاد
بستند . (راحة الصدور داوودی) . سلطان منجر
چهار ماه حصار داد (سمرقند را) و بستند .
(راحة الصدور داوودی) . و بخت نصر با صد
هزار سوار آنرا حصار داد و نتوانستند
(مجله التواریخ) .

|| در حصار گرفتن ، محصور ساختن ، محاصره
کردن ، محاصره داشتن ، محاصره کردن .
محصور شدن ، محاصره شدن ، محصور
شدن .

|| حصار بانشکرینند و با عید الفتح جنگ بیوست
و مسکه حصار شد ، (ابوالفضل یحیی ، ص
۱۸۶) .

|| حصار پیروزه ، حصار فیروزه ، حصار
هزار مبعی ، کنایه از آسمان است .
حصار . [ح] [لخ] نام شهر است حسن
خیر :

ز تیغ تنگ چندان حصاری
فدوخانرا بر آن تنگباری .
خسرو شیرین .

|| حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء دهستان
حومه بخش کرج شهرستان تهران . یک
هزار گزی خاور کرج یک هزار گزی شمالی
کرج ، ناحیه بیست واقع در کوهستان ولی
مستقل دارای ۵۹۲ تن سکنه میباشد .

|| فارسی زیانند - معصولاتش غلات ، برن شن
اقسام میوه و قنستین ، اهالی بکشاورزی
گذران میکنند - راه ماشین رونهر مخصوص
تهران از وسط این آبادی میگردد . یک
باب دهستان دارد .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء دهستان
حومه بخش خرقن شهرستان ساره واقع در

|| کردن مختلفه دارا در حصار گرفت ، و سکران
میان فریشتن محارست و منافست رفت . (ترجمه
یسنی) . شهری که مسکن و موطن ایشان
بود در حصار گرفت ، (ترجمه یسنی) .

|| - حصار داشتن ، محاصره کردن ،
محصور کردن ، و مدتها سرای او را [سرای
عشان را] حصار میداشتند . (مجله
التواریخ) .

|| - در حصار کردن ، اندر حصار کردن حصر
(تاج المعادیر بهمنی) .

|| - گردان حصار ، آسمان ،
گهر هندی گیتی بکار آندارد .
ز گردون به گردان حصار آندارد .
اسدی .

|| - در حصار شدن ، تعصن .
حصار شدن ، محاصره شدن ، محصور
شدن .

|| حجاج بانسکرینند و با عید الفتح جنگ بیوست
و مسکه حصار شد ، (ابوالفضل یحیی ، ص
۱۸۶) .

|| - حصار پیروزه ، حصار فیروزه ، حصار
هزار مبعی ، کنایه از آسمان است .
حصار . [ح] [لخ] نام شهر است حسن
خیر :

|| ز تیغ تنگ چندان حصاری
فدوخانرا بر آن تنگباری .
خسرو شیرین .

|| حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء دهستان
حومه بخش کرج شهرستان تهران . یک
هزار گزی خاور کرج یک هزار گزی شمالی
کرج ، ناحیه بیست واقع در کوهستان ولی
مستقل دارای ۵۹۲ تن سکنه میباشد .

|| فارسی زیانند - معصولاتش غلات ، برن شن
اقسام میوه و قنستین ، اهالی بکشاورزی
گذران میکنند - راه ماشین رونهر مخصوص
تهران از وسط این آبادی میگردد . یک
باب دهستان دارد .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

|| (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج یک) .
حصار . [ح] [لخ] دهی است جزء
دهستان افشاریه بخش آوج شهرستان فیروزین .
واقع در چمن هزار گزی شمال خاور آوج و
یک هزار گزی راه شوسه همدان - ناحیه بیست
واقع در دامنه ولی مستقل . دارای ۲۲۴ تن
سکنه میباشد ترکی و فارسی زیانند - از
رو و خانه خرد مشروب میشود معصولاتش
غلات ، انگور جنگل نیری اهالی بکشاورزی
قالی ، جاجیم باقی گذران میکنند از پشای
قدیمه آن کاروانسرای شاه عباسی است که
قابل استفاده است .

پانزده هزار گزی شمال از آن و نه هزار گزی راه صوملی کوهستان و سردسیر ۰ دارای ۵۲۳ تن سکنه میباشد. ترکی و فارسی زبانند از رودخانه حصار بجائی مشروب میشود محصولانش، غلات، پنبه، سیب زمینی، انگور، میوهجات، اهالی بکشاورزی، گله داری گذران میکنند و عدهائی نیز از مردان برای تأمین معاش، بهزنان میروند. از صنایع دستی: گلیم، جاجیم بافی. از آثار قدیمه نیز چرخ راهبای دارد در بهار ایل بغدادی بعد از آن میبایند. راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱۰)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان شرابالایش و بخش شهرستان اراک واقع در ۴۴ هزار گزی جنوب باختری کیجان کنار راه صوملی است. ناحیه بیست کوهستانی سردسیر. دارای ۵۰۸ تن سکنه میباشد. ترکی و فارسی زبانند. از رودخانه شراب مشروب میشود محصولانش، غلات، پیاز، اهالی بکشاورزی گله داری گذران میکنند. راه مالرو و از ایل دو آب اتومبیل میرود.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱۰)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است بزرگ دهستان طارم بائول بخش سردان شهرستان زنجان واقع در ۲۴ هزار گزی جنوب باختر میروان و ۱۲ هزار گزی راه مالرو صوملی. ناحیه بیست کوهستانی. سردسیر. دارای ۶۵۳ تن سکنه میباشد ترک زبانند. از چشمه مشروب میشود محصولانش غلات، هندس.

اهالی بکشاورزی گذران میکنند از صنایع دستی: گلیم، جاجیم بافی راه مالرو و صاب العبور یک باب دستان دارد.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱۰)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است جزو دهستان چای باره بخش حومه شهرستان زنجان واقع در یازده هزار گزی شمال باختری زنجان و ۲۷ هزار گزی راه تیریزه زنجان.

ناحیه بیست واقع در دامنه سردسیر. دارای ۱۲۰۰ تن سکنه میباشد ترک زبانند. از فول اوزن مشروب میشود محصولانش، غلات، برنج، انگور. اهالی بکشاورزی گذران میکنند. از صنایع دستی گلیم بافی راه مالرو است و از طریق مهر آباد اتومبیل برود.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱۰)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان مشکین باختری بخش مرکزی شهرستان مشکین شهر. واقع در یازده هزار گزی جنوب باختری مشکین شهر. یازده هزار گزی شومله مشکین شهر اهر ناحیه بیست کوهستانی. معتدل. دارای ۱۶ تن سکنه میباشد. ترکی زبانند. از مشکین چای مشروب میشود محصولانش غلات. اهالی بکشاورزی. گذران میکنند. راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان باراندوز چای بخش حومه شهرستان دماوند واقع در ۲۲۰۰ گزی جنوب باختری رضایه ۱۰۵۰۰ گزی جنوب باختری شومله و ضایه بهاباد واقع در دره سردسیر سالم دارای ۵۰ تن سکنه میباشد. ترکی زبانند. از چشمه و قنات مشروب میشود اهالی بکشاورزی گله داری گذران میکنند راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان فرورق بخش حومه شهرستان خوی واقع در ۱۹ هزار گزی جنوب باختری شومله خوی به سه چشمه ناحیه بیست کوهستانی - معتدل مالار بائی دارای ۲۹ تن سکنه میباشد کردی زبان کی زبانند از رودخانه حصار مشروب میشود. محصولانش، غلات اهالی بکشاورزی، گله داری گذران میکنند. راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از بخش مرکزی شهرستان میانه واقع در چهار هزار گزی جنوب باختری بخش دجهاد هزار گز شومله مپاه تیریز. خط آهن مرافقه میانه. ناحیه بیست کوهستانی - معتدل دارای ۱۱۸ تن سکنه میباشد. ترکی زبانند از چشمه مشروب میشود محصولانش، غلات، پنبه، هندس، ارزک. اهالی بکشاورزی، گله داری گذران میکنند. راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان ساری سوپاسار بخش پلدشت شهرستان ماکو واقع در ۴۶ هزار گزی شمال باختری پلدشت و هیجده هزار گزی شمال اراپه رو اوزان بزرگ ناحیه بیست واقع در دره - معتدل - سالم. دارای ۱۲۳ تن سکنه میباشد. کردی زبانند از چشمه مشروب میشود محصولانش غلات، توتون اهالی بکشاورزی گله داری گذران میکنند از صنایع دستی جاجیم بافی راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان چهار ایسان بخش قره آغاج شهرستان مرافقه واقع در ۲۶ هزار گزی شمال خاوری قره آغاج و ۲۴ هزار گزی جنوب شومله مرافقه به ناحیه بیست کوهستانی معتدل مالار بائی دارای ۱۵۰ تن سکنه میباشد ترکی زبانند از رودخانه آید و قهوش مشروب میشود. محصولانش غلات، برنج اهالی بکشاورزی گذران میکنند. از صنایع دستی جاجیم بافی راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان کلغوران بخش مرکزی شهرستان اردبیل واقع در هیجده هزار گز جنوب اردبیل ۱۵۰۰ گز شومله خلخال اردبیل ناحیه بیست

واقع در چنگ - معتدل. دارای ۲۱۱ تن سکنه میباشد ترکی زبانند از چشمه مشروب میشود محصولانش، غلات حبوبات بکشاورزی گله داری. گذران میکنند. راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان آغاجی اوزکان بخش بوکان شهرستان مهاباد واقع در هفت هزار گزی جنوب بوکان و در هزار گزی باختر شومله بوکان به سفر ناحیه بیست واقع در چنگه معتدل سالم. دارای ۲۰۹ تن سکنه میباشد کردی زبانند. از قنات سبب رود مشروب میشود محصولانش غلات، توتون، حبوبات، چغندر بکشاورزی گله داری گذران میکنند از صنایع دستی جاجیم بافی. راه شومله است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان مهرآورد بخش بستان آباد شهرستان تبریز واقع در ۱۶ هزار گزی جنوب باختری بستان آباد و یازده هزار گزی شومله بستان آباد تبریز ناحیه بیست واقع در چنگه سردسیر دارای ۳۶۲ تن سکنه میباشد. ترکی زبانند. از رودخانه سهند آباد و چشمه مشروب میشود محصولانش غلات پنبه، سیب زمینی اهالی بکشاورزی و گله داری گذران میکنند راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان کوی آغاج بخش شاهین دژ شهرستان مرافقه واقع در ۲۲ هزار گزی جنوب خاور شاهین دژ. ۱۵ هزار گزی جنوب اراپه و شاهین دژ به تکاب ناحیه بیست کوهستانی معتدل سالم. دارای ۲۹۴ تن سکنه میباشد کردی زبانند از چشمه مشروب میشود محصولانش غلات بادام کرچک اهالی بکشاورزی گله داری گذران میکنند از صنایع دستی جاجیم بافی راه مالرو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان بکرمانشاه. میان همدان و چشمه قصبان در ۲۸۹۰۰۰ گزی تهران.

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان حاجتوی بخش کبودرآهنگ شهرستان همدان واقع در شانزده هزار گزی باختر ضایه کیبود راهنگ - هشت هزار گزی سردار آباد.

ناحیه بیست واقع در تپه. سردسیر. دارای ۲۸۵ تن سکنه میباشد. ترکی زبانند. از قنات مشروب میشود محصولانش غلات لبنیات انگور حبوبات اهالی بکشاورزی و گله داری گذران میکنند. از صنایع دستی زنان قالی بافی. راه مالرو است از سردار آباد تا بنان اتومبیل میتوان برود.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۵)

حصار - [ح] [ا]خ) دهی است از دهستان کدکاور بخش کنگاور شهرستان کرمانشاه

واقع در هجده هزار گزی شمال باختری کنگاور
 دانه امراله ناحیه بیست کوهستانی سردسیر
 دارای ۳۱۵ تن سکنه میباشد فارسی کردی
 زبانند از چشمه و قنات کوچک مشروب میشود.
 محصولات غلات، لبنیات اهالی بکشاورزی
 گله داری گذران میکنند در زمستان گله دارها
 بچند شاه آباد میروند راه مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۵).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 مرزا بخش ایله شهرستان اهواز واقع در
 ۴۶ هزار گزی جنوب باختری ایله ناحیه بیست
 کوهستانی - معتدل دارای ۱۶۵ تن سکنه
 میباشد فارسی بختیاری زبانند از چشمه
 مشروب میشود محصولات غلات اهالی
 بکشاورزی گذران میکنند راه مارو است
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۶).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 لیرازی بخش دیلم شهرستان پوشهر واقع
 در ۲۴ هزار گزی جنوب دیلم کنار راه عمومی
 گناره به دیلم در ساحل دریا ناحیه بیست
 واقع در جلگه گرمسیری مرطوب مالاریایی
 دارای ۴۷۸ تن سکنه میباشد فارسی زبانند
 از چاه مشروب میشود محصولات غلات
 دمی خرما اهالی بکشاورزی گذران میکنند
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج هشتم).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 ابرج بخش اردکان شهرستان شیراز واقع
 در ۸ هزار گزی خاور اردکان ۶ هزار گزی
 راه فرعی پل خان و خازمن ناحیه بیست واقع
 در دامنه معتدل و مالاریایی - دارای ۵
 تن سکنه میباشد فارسی زبانند از چشمه
 مشروب میشود محصولات غلات برنج
 اهالی بکشاورزی گذران میکنند راه فرعی
 است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۷).
حصار - [ح] [راخ] ده کوچکی است
 از دهستان انگهران بخش کهنوج شهرستان
 جیرفت واقع در ۲۵ هزار گزی جنوب
 کهنوج و یازده هزار گزی خاور راه مارو
 انگهران جاسک ناحیه بیست کوهستانی
 گرمسیر دارای ۴ تن سکنه میباشد.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۸).
حصار - [ح] [راخ] ده کوچکی است
 از دهستان حومه بخش حادک شهرستان
 بندرعباس واقع در ۴۷ هزار گزی شمال خاوری
 جاسک و هفت هزار گزی شمال راه مارو جاده
 بهار جاسک - دارای ۲ تن سکنه میباشد.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۸).
حصار - [ح] [راخ] دهی است در
 اسحق آباد بخش قدمگاه شهرستان نیشابور
 واقع در دوازده هزار گزی خاور قدمگاه و
 ۵ هزار گزی شمالی حایه شوسه عمومی نیشابور
 بشبه ناحیه بیست واقع در جلگه گرمسیر
 شوره زار دارای ۱۸۰ تن سکنه میباشد
 فارسی زبانند از قنات مشروب میشود.

محصولاتش غلات اهالی بکشاورزی گذران
 میکنند راه مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 مازن بخش حومه شهرستان نیشابور واقع
 در هفت هزار گزی شمال نیشابور ناحیه بیست
 کوهستانی - معتدل دارای ۳۰۶ تن سکنه
 میباشد فارسی زبانند از رودخانه مشروب
 میشود محصولات غلات اهالی بکشاورزی
 گله داری گذران میکنند راه مارو است.
 اهالی برای دادوستد کسب نیشابور میروند.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 زیرخان بخش قدمگاه شهرستان نیشابور
 واقع در سی هزار گزی خاور قدمگاه ناحیه
 است واقع در دامنه معتدل دارای ۳۹۷
 تن سکنه میباشد فارسی زبانند از قنات
 مشروب میشود محصولات غلات اهالی
 بکشاورزی و گله داری گذران میکنند
 راه مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 نعت جلگه بخش قدیمه شهرستان نیشابور
 واقع در ده هزار گزی شمال قدیمه ناحیه بیست
 واقع در جلگه معتدل - دارای ۳۵۸ تن
 سکنه میباشد فارسی زبانند از قنات مشروب
 میشود محصولات غلات اهالی بکشاورزی
 گریاس باقی گذران میکنند راه اراچه رو
 است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 میان آباد بخش امیران شهرستان بجنورد
 واقع در ۲۰ هزار گزی جنوب خاوری اسفر
 این ناحیه است واقع در دامنه گرمسیر
 دارای ۲۰۶ تن سکنه میباشد - کردی
 فارسی زبانند از قنات مشروب میشود
 محصولات غلات بنشن اهالی بکشاورزی
 مالدار گذران میکنند راه مارو است.
 اهالی این آبادی در تابستان بکوه های شاه
 فریان نعت میرزا سازی کومیلان و قشلاق
 مینایند.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 مرگزی بخش حومه شهرستان بجنورد واقع
 در شش هزار گزی جنوب باختری بجنورد و
 ۲ هزار گزی باختر شوسه عمومی بجنورد به
 اسفر این ناحیه بیست واقع در جلگه معتدل
 دارای ۳۲۷ تن سکنه میباشد فارسی
 زبانند از رودخانه مشروب محصولاتش
 غلات بنشن اهالی بکشاورزی مالدار
 گذران میکنند راه مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 کرمان بخش حومه شهرستان بجنورد واقع

در یک هزار گزی شمال خاوری بجنورد
 سر راه شوسه بجنورد بوجان ناحیه بیست
 واقع در جلگه معتدل - دارای ۱۳۰ تن
 سکنه میباشد کردی و فارسی زبانند.
 از رودخانه مشروب میشود محصولاتش
 غلات بنشن اهالی بکشاورزی مالدار
 گذران میکنند راه مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 لطف آباد بخش لطف آباد شهرستان دره گز
 واقع در جلگه معتدل دارای ۱۱۲ تن
 سکنه میباشد ترکی زبانند از چشمه و
 قنات مشروب میشود محصولات غلات
 بنه اهالی بکشاورزی گذران میکنند راه
 مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 لاین بخش کلات شهرستان دره گز واقع در ۵
 هزار گزی شمال باختری کلات ناحیه بیست
 کوهستانی - معتدل دارای ۳۵ تن سکنه
 میباشد کردی فارسی زبانند از رودخانه
 مشروب میشود محصولات غلات اهالی به
 کشاورزی گذران میکنند راه مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 لاین بخش کلات شهرستان دره گز واقع
 در ۴۶ هزار گزی شمال باختری کلات ناحیه
 است واقع در دره سردسیر - دارای ۱۴
 تن سکنه میباشد دارای جنگل چنار است
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 عربخانه بخش شوسف شهرستان بیرجند
 واقع در هشتاد و دو هزار گزی شمال باختری
 شوسف و ده هزار گزی جنوب هشتادگان ناحیه
 بیست کوهستانی - معتدل دارای ۱۰۶ تن
 سکنه میباشد فارسی و عربی زبانند از قنات
 مشروب میشود محصولاتش غلات بنشن
 اهالی بکشاورزی مالدار گذران میکنند
 راه مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 گل فریز بخش خوسف شهرستان بیرجند
 واقع در ۴۹ هزار گزی خاور خوسف و یازده
 هزار گزی خاور گل ناحیه بیست کوهستانی -
 معتدل دارای ۴۰ تن سکنه میباشد فارسی
 زبانند از قنات مشروب میشود محصولاتش
 غلات اهالی بکشاورزی گذران میکنند
 راه مارو است.
 (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹).
حصار - [ح] [راخ] دهی است از دهستان
 پابک بخش حومه شهرستان تربت حیدریه
 واقع در ۴۸ هزار گزی شمال باختری تربت
 حیدریه و هجده هزار گزی شمال شوسه عمومی
 کاشمر به تربت حیدریه ناحیه بیست کوهستانی
 معتدل دارای ۳۰۲۲ تن سکنه میباشد.

فارسی زیانته از پنجه مشروب میشود .
محصولاتش : غلات پسته ابریشم و باغات اهالی
بکشاورزی ، قالیچه بافی گلداران میکنند .
راه مارو است .

(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .
حصار [رح] [لج] دهی است از دهستان
فوقخانه بخش باجگیران شهرستان قوچان واقع
در فاصله ۲۴ هزار گزی شمال باختری باجگیران -
سرواه مالی و عمومی اوغاز به اوزمان ، ناحیه بیست
کوهستانی سردسیر دارای ۱۸۰ تن سکنه
میشود . کردی زیانته ، از پنجه و رودخانه
مشروب میشود . محصولاتش : غلات میوه جات
اهالی بکشاورزی ، قالیچه جواز گلیم بافی
گلداران میکنند راه مارو است .

(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .
حصار [رح] [لج] دهی است از دهستان
مرکزی بخش طریقه شهرستان مشهد واقع
در ۲۴ هزار گزی خاور طریقه سر راه شومنه
عمومی مشهد بطریقه . ناحیه بیست کوهستانی
معتدل ، دارای ۹۸۲ تن سکنه میباشد .
فارسی زیانته .

(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .
حصار [رح] [لج] دهی است از دهستان
درزآب بخش حومه شهرستان مشهد واقع
در ۲۴ هزار گزی شمال باختری مشهد و
سهمراز گزی خاور راه مشهد به اردان ناحیه
بیست واقع در جلگه - سردسیر . دارای
۲۲۰ تن سکنه میباشد - فارسی زیانته .

از رودخانه مشروب میشود . محصولاتش :
غلات اهالی بکشاورزی ، مالداران گلداران
میکند - راه اتومبیل رو است .
(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .

حصار [رح] [لج] قصبه بیست بهایک
بجناب هندوستان و آن قصبه را قریب شاه
بی افکنده است و از ایشرو پام حصار قریب
نیز خوانده میشود . موقع این قصبه در
(۱۶۹۹) هزار گزی شمال غربی دهلی است
و بر ساحل رود قریب است . وسکته آن
(۱۴۰۰۰) تن است . مساحت ایالت حصار
که این قصبه مرکز آنست (۱۶۶۸) هزار
گزی مربع و مردمش (۴۸۶۷۰) باشد .
(از ناموس الاملاک ترکی) .

حصار [رح] [لج] نام قصبه مستحکم بوده
است در ترکستان در امارت بخارا در ۲۸۰
هزار گزی از جنوب شرقی بخارا و مرکز
خطه موسوم بهین اسم میباشد ۱۵۰۰۰ تن
نفوس ، اسلحه شارب و ادوات و آلات آهنی
مرغوب دارد . این خطه از کلهی حصار شاهمان
ناحیه و در جانب شمال بیرون جاگیر گردیده .
نهر صبی سرخاب که وارد نهر نامبرده میشود
با چند نهر دیگر ، چنین وادی شرب و خندان
متداول بجانب جنوب تشکیل میدهند . بیجات
فوقانی این وادیها مستور با برق و نفاذ از دیکه
بساحل بیرون مرداب میباشد . ولی قسمت
میانی با مسافت و هوای بسیار لطیف و معتدل
دارد و خود حصار یا قصبه های شیرآباد و

در شنبه ، چارجوی و بخش آباد در همین حوالی
واقع شده در سواحل بیرون شرابه ای بلاد
قدیمه مانند ترمه دیده میشود اکثر اهالیش او
زیکنند و لذا بر این بخارا اوزیکستن نامیده
میشود محصولاتش عبارت است از ، حبوبات ،
پنبه ، جمل و غیره در نهرهایش حدین ملاحم
پالت شود . (از قهوس ترکی) و قهمنژد
حصار را [در بخارا] عبارت کرده (ابوالفضل
یهی م ۳۴۹) .

حصار [رح] [لج] نام ابالتی است در
هندوستان و خطه پنجاب مرکزش قصبه موسوم
بهین اسم میباشد مساحت سطحش به ۱۱۶۸
هزار مربع بالغ کرد و ۴۸۴۶۷۰ تن
نفوس داشته است (ناموس الاملاک ترکی) .

حصار آستان قدسی [رح] [لج] [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است از دهستان میان آباد
بخش اسفر این شهرستان چنورد واقع در
شش هزار گزی جنوب باختری اسفراین
و سه هزار گزی باختر شومه عمومی چنورد
با سفر این ناحیه بیست واقع در جلگه .
معتدل دارای ۲۵ تن سکنه میباشد کردی
و فارسی زیانته . از رودخانه مشروب میشود
محصولاتش غلات ، پنبه ، پسته بره اهالی
بکشاورزی ، مالداران گلداران میکنند راه
مارو است .

(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .
حصار آفامسعلی [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است از دهستان چهار بلوک
بخش سیبیه رود شهرستان همدان . واقع
در سه هزار گزی جنوب خاوری همدان .

ناحیه بیست کوهستانی - سردسیر . دارای
۵۲۵ تن سکنه میباشد . ترکی و فارسی
زیانته . از چشمه و رودخانه دره مرادینک
مشروب میشود محصولاتش غلات حبوبات
لبذات انگور ، اهالی بکشاورزی و گلداران
گلداران میکنند از صنایع دستی زنان گلیم
بافی راه اتومبیل رو است .

(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .
حصار آندلی [رح] [لج] [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است از دهستان قاروج بخش حومه شهرستان
قوچان واقع در ۲۰۷ هزار گزی شمال باختری
قوچان و ۲ هزار گزی خاور شومه عمومی
قوچان به شیروان ، ناحیه بیست واقع در جلگه
معتدل دارای ۱۱۸ تن سکنه . کردی و
فارسی زیانته . از قنات مشروب میشود .
محصولاتش : غلات ، اهالی بکشاورزی ،
مالداران گلداران میکنند راه مارو است .
(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .

حصار ارضی [رح] [لج] [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است از دهستان
خرقان غربی بخش آوج شهرستان قزوین
واقع در ۵۴ هزار گزی شمال باختر آوج
و ۲۹ هزار گزی راه عمومی ناحیه بیست واقع
در جلگه ولی معتدل دارای ۱۶۹۰ تن سکنه
میشود . ترکی و فارسی زیانته . از قنات
ولا رود مشروب میشود . محصولاتش :

غلات ، انگور ، جمل ، اهالی بکشاورزی
گلداران میکنند از صنایع دستی : قالی ،
جاجیم بافی ، راه مارو است و از طریق آب
گرم میتوان اتومبیل برد .
(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .

حصار افغان [رح] [لج] [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است از
دهستان تباو کان بخش حومه شهرستان مشهد
و یازده هزار گزی شمال مشهد سر راه مارو
عمومی مشهد به شوراب . ناحیه بیست واقع
در جلگه - معتدل دارای ۱۴۴ تن سکنه
میشود . فارسی زیانته . از قنات مشروب میشود
محصولاتش : غلات ، اهالی بکشاورزی ،
مالداران گلداران میکنند - راه اتومبیل رو است
(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .

حصار امیر [رح] [لج] [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است از دهستان
بهنام یازکی بخش ورامین شهرستان تهران
واقع در ۲۴ هزار گزی شمال ورامین سر راه
شومه تهران پارچین . ناحیه بیست واقع در
جلگه ولی معتدل . دارای ۲۶۰ تن سکنه
میشود . فارسی زیانته از قنات در یاز ویز
رودخانه چارود مشروب میشود . اهالی
بکشاورزی گلداران میکنند . مزرعه ، دهنه تمام
جز این ده است راه فرعی دارد .

(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .
حصار او لیام [رح] [لج] [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است جز
دهستان بهنام غرب بخش ورامین شهرستان تهران
واقع در ۲۰ هزار گزی جنوب خاوری ورامین
و ۵ هزار گزی جنوبی راه آهن . ناحیه بیست
واقع در جلگه ولی معتدل دارای ۶۶ تن
سکنه میباشد . فارسی زیانته . از قنات مشروب
میشود . محصولاتش غلات حبوبات چغندر قند
اهالی بکشاورزی گلداران میکنند راه مارو
است . (فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .

حصار بابا پنجه [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است از دهستان تازاو بخش حومه شهرستان
رضایه واقع در بیست هزار گزی شمال خاورد
رضایه هفت هزار گزی شومنه رضایه بشهپور
ناحیه بیست واقع در جلگه معتدل مالاریائی ،
دارای ۹۵ تن سکنه میباشد . ترکی زیانته
از نالوچای مشروب میشود . محصولاتش :
غلات ، تخم و پسته حبوبات کشمش - اهالی
بکشاورزی گلداران میکنند راه از ابرو است
(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .

حصار بالا [رح] [لج] [رح] [لج] [رح] [لج]
[رح] [لج] دهی است جز دهستان
ریگان بخش گرمسار شهرستان دامغان .
واقع در هشت هزار گزی جنوب دامغان و یک
هزار گزی جنوب مشومه تهران از ندران .
ناحیه بیست واقع در دامنه سردسیر . دارای
۴۰۸ تن سکنه میباشد . فارسی و ترکی زیانته .
از رودخانه تاورود مشروب میشود . محصولاتش :
غلات ، پنبه ، میوه جات سردسیری . اهالی
بکشاورزی گلیم ، جاجیم بافی گلداران میکنند
راه مارو است .
(فرهنگ جغرافیای ایران - ج ۹) .

حصار بالال . (ارج) دهی است از دهستان بهنام عرب بخش و زابین شهرستان تهران واقع در ۱۴ هزار گزی جنوب خاور زابین سر راه نیمه شوسه جواد آباد . ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل . دارای ۲۳۲ تن سکنه میباشد . فلوس زبانه از ثقات مشروب میشود . محصولاتش : غلات ، صیفی ، چند وقت ، باغات میوه اهالی بکشاورزی گلزاران میکنند راه فرعی دارد .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج ۱) .
حصار بالال . [ارج] [ارج] دهی است جزء دهستان زینیه رود بخش قیدار شهرستان زنجان واقع در ۴ هزار گزی جنوب باختری قیدار - سر راه مازو عمومی . ناحیه بیست کوهستانی . سردسیر . دارای ۲۵۱ تن سکنه میباشد . ترکیب زبانه از زینیه رود مشروب میشود . محصولاتش : غلات . اهالی بکشاورزی گلزاران میکنند . از صنایع دستی : قالیچه ، گلیم جاجیم بافی . راه مازو است .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج دو) .
حصار بزجان . [ارج ب] [ارج] دهی است جزء دهستان قره کهریز بخش سریند شهرستان داراب واقع در ۲۴ هزار گزی شمال خاوری آستانه و هجده هزار گزی دانه عمومی . ناحیه بیست کوهستانی . سردسیر . دارای ۹۸۸ تن سکنه . میباشد فارسی زبانه . از رودخانه هفت مشروب میشود . محصولاتش : غلات : چندر ، انگور . اهالی بکشاورزی ، گله داری عالی باقی گلزاران میکنند . اتومبیل میتوان برد .

(فرهنگک جغرافیایی ایران ج دو) .
حصار بلاشلی . [ارج ب] [ارج] دهی است از دهستان آختاجی بوکان بخش بوکان شهرستان مهاباد واقع در هفت هزار گزی شمال بوکان و ۵۰۰ هزار گزی شوسه بوکان بیاندر آب . ناحیه بیست واقع در جلگه معتدل سالم . دارای ۲۷۹ تن سکنه میباشد کرد زبانه از چشمه مشروب میشود . محصولاتش : غلات ، توتون ، حبوبات اهالی بکشاورزی ، گله داری گلزاران میکنند . از صنایع دستی جاجیم بافی راه مازو است .

(فرهنگک جغرافیایی ایران ج چهارم) .
حصار بانی . [ارج ب] [ارج] دهی است جزء دهستان جمله رود بخش فیروز کوه شهرستان دماوند واقع در ۴۵ هزار گزی از طریق سبین دشت و چهل هزار گزی از طریق امین آباد و جنوب باختر فیروز کوه و چهار هزار گزی شمال ایسکاه سبین دشت . ناحیه بیست واقع در کوهستان ولی معتدل . دارای ۵۲۰ تن سکنه میباشد فارسی زبانه . از رودخانه دلچسپی مشروب میشود . محصولاتش : غلات ، میوه جان سردسیری . اهالی بکشاورزی و باغبانی گلزاران میکنند از بنای قدیمه این ده قلعه خرابی ای بنام گلرخانی در ۲۹ هزار گزی

آبادی واقع است . زاده مالرو است . (فرهنگک جغرافیایی ایران - ج یک) .

حصار بوعلی . نام قریه . شهرستان طهران .

حصار بهبوده . [ارج ب] [ارج] دهی از دهستان زاوه بخش حومه شهرستان تربت حیدریه واقع در ۲۶ هزار گزی خاور تربت حیدریه و یک هزار گزی باختر نیاز آباد ناحیه بیست واقع در جلگه . معتدل دارای ۱۰ تن سکنه میباشد . فارسی زبانه . از قنار مشروب میشود . محصولاتش : غلات ، بنفشه اهالی بکشاورزی و مالداری گلزاران میکنند از صنایع دستی : قالیچه بافی ، زله مازو است . (فرهنگک جغرافیایی ایران ج ۹) .

حصار بهرامضات . [ارج ب] [ارج] دهی است از دهستان نازلو بخش - و ده شهرستان رضایه واقع در هجده هزار گزی شمال باختری رضایه و ۴۵۰۰ هزار گزی باختری شوسه رضایه شاهپور . ناحیه بیست واقع در جلگه . معتدل سالم دارای ۱۸۰ تن سکنه میباشد . ترکیب زبانه از فارسی و مشروب میشود . محصولاتش : غلات ، چندر ، توتون حبوبات : کشمش . اهالی بکشاورزی گلزاران میکنند . راه مالرو است .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج چهارم) .

حصار پائین . [ارج] [ارج] دهی است از دهستان رها بخش خوی شهرستان خوی . واقع در ۱۲۵۰۰ هزار گزی جنوب باختری خوی و هشت هزار گزی باختر شوسه خوی شاهپور . ناحیه بیست واقع در جلگه . معتدل مالرو باقی . دارای ۱۲۰ تن سکنه میباشد ترکیب زبانه از رود قطور مشروب میشود . محصولاتش : غلات . اهالی بکشاورزی گلزاران میکنند . راه مالرو است .

(فرهنگک جغرافیایی ایران ج چهارم) .

حصار پائین . [ارج] [ارج] دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان اهر واقع در چهار هزار گزی جنوب اهر و سه هزار گزی شوسه اهر . نهریز ناحیه بیست کوهستانی . معتدل مالرو باقی دارای ۸۲ تن سکنه میباشد . ترکیب زبانه از اهر چای و چشمه مشروب میشود . محصولاتش : غلات حبوبات . اهالی بکشاورزی و گله داری گلزاران میکنند . راه مالرو است .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج چهارم) .

حصار پائین . [ارج] [ارج] دهی است جزء دهستان زینیه رود بخش قیدار شهرستان زنجان واقع در ۴ هزار گزی جنوب باختری قیدار و سه هزار گزی راه مازو عمومی ناحیه بیست کوهستانی . سردسیر . دارای ۱۶۵ تن سکنه میباشد . ترکیب زبانه از رودخانه زینیه رود مشروب میشود . محصولاتش : غلات . اهالی بکشاورزی ، قالیچه ، گلیم ، جاجیم بافی گلزاران میکنند . راه مالرو است .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج دو) .

حصار پائین و قورولوی . [ارج] [ارج] دهی است جزء دهستان نازرو بخش حومه شهرستان دماوند . واقع در هشت هزار گزی جنوب دماوند و ۱۵۰۰ هزار گزی جنوب راه شوسه تهران دماوند ناحیه بیست واقع در دامنه سردسیر . دارای ۲۵۰ تن سکنه میباشد . ترکیب فارسی زبانه . از رودخانه نازرو مشروب میشود . محصولاتش : غلات ، بنفشه ، صیفی ، زینتی و اتسام میوه جان سردسیری . اهالی بکشاورزی و جاجیم ، گلیم بافی گلزاران میکنند . مزده حدین آباد جزء این ده است راه مالرو است .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج یک) .

حصار پهلوانلو . [ارج ب] [ارج] دهی است از دهستان گلپای بخش شیروان شهرستان قوچان . واقع در هجده هزار گزی جنوب باختری شیروان - سر راه مازو عمومی شیروان به اسیر آباد . ناحیه بیست کوهستانی . معتدل دارای ۹۲ تن سکنه میباشد . فارسی : کردی زبانه . از چشمه مشروب میشود . محصولاتش : غلات ، بنفشه ، اهالی بکشاورزی مالداری قالیچه و کرباس بافی - راه مالرو است .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج ۹) .

حصار قرگمان . [ارج ب] [ارج] دهی است از دهستان باراندوز چای بخش حومه شهرستان رضایه . واقع در ۱۹ هزار گزی جنوب خاور و ۵۰۰ هزار گزی باختر از راه روترگمن . ناحیه بیست واقع در جلگه . معتدل سالم . دارای ۱۵۲ تن سکنه میباشد . ترکیب زبانه از زبانانوز چای مشروب میشود . محصولاتش : غلات ، توتون ، انگور ، چندر ، حبوبات . اهالی بکشاورزی گلزاران میکنند راه مازو است و اتومبیل میتوان برد .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج ۹) .

حصار جوق . [ارج] [ارج] نام مکانی است در سنجان . یغادر نزدیک بیکر باشی (بشار باشی) در اندرونش برخی از آثار هخامنشی یافت شود . بعضی چهره پنداشته اند که شهر شهرت روا در این محل یافت میدهند ولی با تحقیق شهر نامبر در ده تقعه جنوبی دیگری جایگیر شده بودند اینجا ظاهراً این مکان خرابه قصبه موسوم به ایلیم نو و در یعنی ایلیم جدید میباشد که بعدها تأسیس شده . (قاموس الاعلام ترکی) .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج چهارم) .

حصار جوق . [ارج] [ارج] نام قصبه کوچکی است در ولایت طبرستان در فضای باقره از سنجان جانبك این قصبه با انجام یکی یک ناحیه محسوب میدارند . (قاموس - الاعلام ترکی) .

(فرهنگک جغرافیایی ایران - ج چهارم) .

حصار جوق . [ارج] [ارج] دهی است از دهستان دیوند بخش حومه شهرستان نیشابور . واقع در ۴ هزار گزی باختر نیشابور . ناحیه بیست واقع در جلگه - معتدل دارای ۲۲۶ تن سکنه میباشد . فارسی زبانه . از

حصار نیر شهر

تهران - واقع در هیجده هزار گزی جنوب خاور و دامین - سردسیر - دارای ۱۷۴۹ تن سکنه میباشد - فارسی زبانند - از قنات مشروب میشود - محصولش: مین، چغندر قند، باقلا، میوه، اهای بکشاورزی، قالیچه بافی بافی گلزار میکنند - راه مالرو و از طریق خاره ماشین میرود -

قنات مشروب نمیشود - محصولانش: غلات - اهای بکشاورزی گلزار میکنند - راه از راه است - (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹) - **حصار جلال** - [ح ج آ] (راخ) دهی است از دهستان پاتن بخش کدکن شهرستان تربت حیدریه واقع در ۲۶۵۰ هزار گزی شمال باختری خاوری کدکن و هشت هزار گزی شمال باختری مالرو عمومی کلاسه علی به کدکن - واقع در دشت معتدل - دارای ۲۲۴ تن سکنه میباشد - فارسی زبانند - از قنات مشروب میشود - محصولانش: غلات - اهای بکشاورزی - گله داری - گریار بافی گلزار میکنند - راه مالرو است -

حصار نیر شهر - [ح ن ش] (راخ) دهی است جز دهستان ناکازان بخش ضیاء آباد شهرستان خروین واقع در دشت هزار گزی شمال ضیاء آباد در ۱۸۵۰ هزار گزی راه شوسه ناحیه بیست واقع در کوهستان معتدل دارای ۱۱۷ تن سکنه میباشد - فارسی زبانند - از پشمه ساز مشروب میشود - محصولانش: غلات - سدسیر - لبنیات - اهای بکشاورزی و گله داری - جوار - کلیم - پاجیم بافی - کتین از طریق خرویش وند هستند - تیر مکان نمیکند - راه مالرو است - (از فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱) -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار چوپان** - [ح چ پ] (راخ) دهی است جز بخش شهر یازدهستان تهران - واقع در ۲۴ هزار گزی جنوب خاور و لیثا مهر و خرومه هزار گزی جنوبی راه شوسه در باط کریم - طهران - ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل دارای ۲۰۳ تن سکنه میباشد - ترکی و فارسی زبانند از قنات مشروب میشود - محصولانش: غلات - مین، چغندر قند - انگور - اهای بکشاورزی گلزار میکنند - راه مالرو است - از طریق سلطان آباد میتوان ماشین برد - **فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹** - **حصار چویان** - [ح چ ی] (راخ) ده کوچکی است از دهستان فشاوریه بخش ری شهرستان تهران - واقع در ۵۰ هزار گزی جنوب باختری و ۵ هزار گزی باط کریم - ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل - دارای ۸۰ تن سکنه بوده ولی اکنون بواسطه نداشتن آب بدون سکنه است -

حصار دوین - [ح د و] (راخ) دهی است از دهستان دین بخش شیروان شهرستان قویان واقع در ۵ هزار گزی جنوب خاوری شیروان سرد راه مالرو عمومی شیروان - ناحیه بیست واقع در جلگه معتدل دارای ۸۹۳ تن سکنه میباشد - ترکی و کردی زبانند - از چشمه مشروب میشود - محصولانش: غلات - انگور - اهای بکشاورزی - مالداری - قالیچه بافی گلزار میکنند - راه مالرو دارد - از فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار خونی** - [ح خ ن] (راخ) دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان پشاور و شش هزار گزی جنوب باختری پشاور ناحیه بیست واقع در جلگه - معتدل دارای ۲۰۳ تن سکنه میباشد - فارسی زبانند - از قنات مشروب میشود - محصولانش: غلات - اهای بکشاورزی و مانداری گلزار میکنند - راه از راه رو است -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار دار** - [ح د ا] (راخ) دهی است از دهستان نیر آباد بخش خوسف شهرستان بیرجند واقع در ۵۰ هزار گزی جنوب خوسف سرد راه مالرو عمومی علی آباد ناحیه بیست واقع در دشت معتدل - دارای ۴ تن سکنه میباشد - فارسی زبانند - از قنات مشروب میشود - محصولانش: قنات - بن ش، پنبه - لبنیات - اهای بکشاورزی مالداری گلزار میکنند - راه مالرو است و در تابستان میتوان اتومبیل برد -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار داغ باغی** - [ح د ب] (راخ) دهی است از دهستان بر گشلو بخش سومه شهرستان رضایه - واقع در ۵ هزار گزی جنوب باختر رضایه و ۵۰۰ گزی جنوب خاوری شوسه بند ناحیه بیست واقع در دره معتدل و مالارائی دارای ۱۴۱ تن سکنه میباشد - ترک و کردانی زبانند - از شهر جای مشروب میشود - محصولانش: قنات - حیوانات - توتون - چغندر - اهای بکشاورزی گلزار میکنند - راه شوسه است -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار دره** - [ح د ر] (راخ) دهی است جز دهستان سریند یا لایقش سریند شهرستان آراک واقع در ۲۱ هزار گزی باختر آستانه در ۲۱ هزار گزی راه مالرو عمومی ناحیه بیست کوهستانی - سردسیر - دارای ۱۱۷ تن سکنه میباشد - فارسی زبانند - از چشمه مشروب میشود - محصولانش: غلات - سبب زمینی - اهای بکشاورزی گلزار میکنند - راه مالرو است - (از فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹) -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار حاجیبار** - [ح ح ب] (راخ) دهی است از دهستان بر گشلو بخش حومه شهرستان رضایه واقع در ۱۶ هزار گزی خاور رضایه و ۳۵۰۰ گزی جنوب شوسه گلستانه بر رضایه ناحیه بیست واقع در جلگه - معتدل مالارائی دارای ۲۹۱ تن سکنه میباشد - ترکی زبانند - از شهر جای مشروب میشود - محصولانش: غلات - توتون - حیوانات - چغندر - انگور - اهای بکشاورزی گلزار میکنند - راه مالرو است -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم - **حصار حسن بک** - [ح ح ب ک] (راخ) دهی است جز دهستان بهنام غرب بخش درامین شهرستان

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار چوپان** - [ح چ پ] (راخ) دهی است جز بخش شهر یازدهستان تهران - واقع در ۲۴ هزار گزی جنوب خاور و لیثا مهر و خرومه هزار گزی جنوبی راه شوسه در باط کریم - طهران - ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل دارای ۲۰۳ تن سکنه میباشد - ترکی و فارسی زبانند از قنات مشروب میشود - محصولانش: غلات - مین، چغندر قند - انگور - اهای بکشاورزی گلزار میکنند - راه مالرو است - از طریق سلطان آباد میتوان ماشین برد - **فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹** - **حصار چویان** - [ح چ ی] (راخ) ده کوچکی است از دهستان فشاوریه بخش ری شهرستان تهران - واقع در ۵۰ هزار گزی جنوب باختری و ۵ هزار گزی باط کریم - ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل - دارای ۸۰ تن سکنه بوده ولی اکنون بواسطه نداشتن آب بدون سکنه است -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار چوپان** - [ح چ پ] (راخ) دهی است جز بخش شهر یازدهستان تهران - واقع در ۲۴ هزار گزی جنوب خاور و لیثا مهر و خرومه هزار گزی جنوبی راه شوسه در باط کریم - طهران - ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل دارای ۲۰۳ تن سکنه میباشد - ترکی و فارسی زبانند از قنات مشروب میشود - محصولانش: غلات - مین، چغندر قند - انگور - اهای بکشاورزی گلزار میکنند - راه مالرو است - از طریق سلطان آباد میتوان ماشین برد - **فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹** - **حصار چویان** - [ح چ ی] (راخ) ده کوچکی است از دهستان فشاوریه بخش ری شهرستان تهران - واقع در ۵۰ هزار گزی جنوب باختری و ۵ هزار گزی باط کریم - ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل - دارای ۸۰ تن سکنه بوده ولی اکنون بواسطه نداشتن آب بدون سکنه است -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار چوپان** - [ح چ پ] (راخ) دهی است جز بخش شهر یازدهستان تهران - واقع در ۲۴ هزار گزی جنوب خاور و لیثا مهر و خرومه هزار گزی جنوبی راه شوسه در باط کریم - طهران - ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل - دارای ۸۰ تن سکنه بوده ولی اکنون بواسطه نداشتن آب بدون سکنه است -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۹ - **حصار چوپان** - [ح چ پ] (راخ) دهی است جز بخش شهر یازدهستان تهران - واقع در ۲۴ هزار گزی جنوب خاور و لیثا مهر و خرومه هزار گزی جنوبی راه شوسه در باط کریم - طهران - ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل - دارای ۸۰ تن سکنه بوده ولی اکنون بواسطه نداشتن آب بدون سکنه است -

فرهنگ جغرافیایی ایران - ج چهارم - **حصار حسن بک** - [ح ح ب ک] (راخ) دهی است جز دهستان بهنام غرب بخش درامین شهرستان

دارای ۲۰ تن سکه میباشد. فارسی زبان. از در رشته قنات در بهار و از رودخانه چندان مشروب میشود محصولانش: غلات، صیفی، افکار انجیر میوه چلت - در گومیهای آن شیرخشت، مثل میاید. اهالی بکشاورزی بکاری و تهیه شیرخشت گذران میکنند. راه مالرو و از طریق باغ قیش میتوان ماشین برد. (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱)

حصارک. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی است جزو بخش شیران شهرستان تهران واقع در ۲ هزار گزی خاور و جریش و پلکه هزار گزی شمال راه شومه تجریش. به قیوران - دامنه سردسیر دارای ۲۰ تن سکه. فارسی زبان. از قنات چشمه سار مشروب میشود محصولانش: غلات، پنبه، میوهجات اهالی بکشاورزی، باغبانی گذران میکنند. راه ماشینرو است و تلان خصوصی دارد. مزوره، تنگه دره جزو این ده است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱)

حصارک. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی است جزو دهستان ریکان بخش گرمسار شهرستان دماوند واقع در ۱۶ هزار گزی جنوب خاور دماوند ۵ هزار گزی جنوب راه شومه دهستان ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل. دارای ۲۰۰ تن سکه میباشد. فارسی زبانند از رودخانه حبله رود مشروب میشود. محصولانش: غلات، پنبه، پسته، افکاره انجیر، انگور. اهالی بکشاورزی گذران میکنند. راه مالرو و از طریق کوشک اربابی ماشین می رود (فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱)

حصارک. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی است جزو دهستان پنهان وسط بخش ورامین شهرستان تهران واقع در ۲ هزار گزی جنوب خاوری ورامین - سر راه ماشین رو جواد آباد. ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل. دارای ۱۳۰ تن سکه میباشد. فارسی زبانند. از قنات مشروب میشود. محصولانش: غلات، صیفی، چندر قند. از آثار قدیم یک تپه دارد. راه ماشین رو است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران - ج ۱)

حصارک بدل. [ح. ر.] [ا. ح.] (مر کب) آهنگی از موسیقی (یادداشت بخط مؤلف). رجوع به حصاری شود.

حصار کردن. [ح. ر.] [ا. ح.] (مر کب) معاشرت کردن. بحصار در آوردن دریا جانی را، یک نیمه آن محکم است و از ابرج و یک نیمه محکم نیست چنانکه حصار توان کردن و بستن (فارسی نامه ابن البلیغ ص ۱۵۲).

بی درددن زن بی حصارستان بی درد نوزن کسی حصار کند. ناصر خسرو.

حصار در آمدن برای استهزاء - حصار گرفتن

ز آمدن مرگت شکاری بکن میرسدت دست حصاری بکن. نظامی

حصار گزنی. [ح. ر.] [ا. ح.] حصاری نزدیک برند و بل ضیاء الملک.

(حیب السیر ۳: ۴۲۹ و نزهة القلوب).

حصار کشیدن. [ح. ر.] [ا. ح.] (مر کب) (اصطلاح حقوقی): بدرد زمین یا چیزی شط مرزی کشیدن.

حصار کلنگ. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی است جزء دهستان پنهان بازگی بخش ورامین شهرستان تهران واقع در ۱۶ هزار گزی شمال ورامین و یک هزار گزی جنوبی راه خراسان ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل دارای ۴۷۷ تن سکه میباشد فارسی زبانند. از رودخانه جاجرود مشروب میشود. محصولانش: غلات، صیفی، چندر قند. اهالی بکشاورزی گذران میکنند. راه مالرو است. و از طریق جاده خراسان و آلونک ماشین می رود. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱).

(فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱).

حصار کوچک. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی

است جزء دهستان پنهان غرب بخش ورامین شهرستان تهران. واقع در ۱۹ هزار گزی جنوب خاور ورامین و سه هزار گزی باختری راه آمل. ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل. دارای ۴۶۶ تن سکه میباشد. فارسی زبانند از قنات مشروب میشود. محصولانش: غلات، صیفی، اهالی بکشاورزی گذران میکنند. از آثار قدیم یک تپه دارد. راه مالرو و از طریق علی آباد مشیط ماشین می رود. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱)

حصار کوچک. [ح. ر.] [ا. ح.]

دهی است از دهستان مارومک بخش سروایت شهرستان نیشابور واقع در سی هزار گزی شمال خاوری چکنه بالا. ناحیه بیست واقع در دامنه - معتدل دارای ۱۹۱ تن سکه میباشد. کردی و فارسی زبانند. از قنات مشروب میشود. محصولانش: غلات، اهالی بکشاورزی گذران میکنند. راه مالرو است - معدن سگ دارد (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱).

حصار کوشک. [ح. ر.] [ا. ح.] دهستان

تخت جلگه بخش قدیم شهرستان نیشابور - ۱۵ هزار گزی شمال قدیمه - جلگه معتدل سکه ۱۲۳ تن شبهه فارسی قنات. غلات تریک شتر ذراعت کرباس بافی - راه آراوه رو - دارد.

(فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱).

حصار گرفتن. [ح. ر.] [ا. ح.] (مر کب) -

مر کب) در حصار نشستن. قلعه نشستن. پس زانو حصار گرفتن. کنایات از گوشه گیری و استهزاء:

بدل خوشی چون افتادی که هفتاد سالست

که ما پس زانو حصار گرفته ایم و از این حدیث هنوز بویی پشام نا نرسیده است.

حصار گلی. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی است جزء دهستان پنهان غرب بخش ورامین شهرستان تهران واقع در سی و یک هزار گزی جنوب خاور ورامین و ۴ هزار گزی جنوبی ایستگاه قلعه بلند. ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل. دارای ۱۲۰ تن سکه میباشد. فارسی زبانند. از قنات لب شور مشروب میشود. محصولانش: غلات، صیفی، چندر قند. اهالی بکشاورزی گذران میکنند. راه فرعی دارد. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱).

حصار لوه. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی است

از دهستان آجر لوب بخش مرکزی شهرستان مراغه. واقع در ۶۱ هزار گزی جنوب خاوری مراغه و ۳۴ هزار گزی شمال خاوری شومه شاهین در بمیانضو آب. ناحیه بیست کوهستانی - معتدل. دارای ۲۵۲ تن سکه میباشد. ترکی زبانند از چشمه سارها مشروب میشود. محصولانش: غلات نخود بررک، بادام اهالی بکشاورزی گذران میکنند. از صنایع دستی جاجیم بافی، راه مالرو است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد چهارم).

حصار لوه. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی است جز

دهستان کاغذ کتان شهرستان هرو آباد واقع در سی هزار گزی خاور آغ کته ۳۹ هزار گزی شومه میانه زنجان ناحیه بیست کوهستانی گرمسار مالردی. دارای ۱۳۰ تن سکه میباشد. ترکی زبانند از رودخانه چشمه مشروب میشود. محصولانش: غلات و حبوبات و سردخت. اهالی بکشاورزی و گلهداری گذران میکنند. از صنایع دستی جاجیم بافی، راه مالرو است. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج چهارم).

حصار صو آن بیگ. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی

است از دهستان نازلو بخش حومه شهرستان رضائیه. واقع در ۲۳ هزار گزی شمال باختری رضائیه. ۱۲ هزار گزی باختر شومه رضائیه شاهپور. ناحیه بیست واقع در دره - معتدل سالم. دارای ۵۱ تن سکه میباشد ترکی زبانند از نازلو جای مشروب میشود محصولانش: غلات و حبوب. اهالی بکشاورزی گذران میکنند. راه مالرو است. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج چهارم).

حصار معلق. [ح. ر.] [ا. ح.] (مر کب) (تر کب)

وصفی). حصار میروزه. کنایات از آسمان (مجموعه مترادفات). (آندراج).

حصار مهتر. [ح. ر.] [ا. ح.] دهی است

جز - دهستان پنهان سوخته بخش ورامین شهرستان تهران واقع در هفت هزار گزی خاور خاور ورامین و ۵ هزار گزی جنوبی شومه خراسان ناحیه بیست واقع در جلگه ولی معتدل دارای ۶۷۱ تن سکه میباشد. فارسی زبانند از رودخانه جاجرود و قنات مشروب میشود

محصولاتش، غلات، سیب، پسته و قند اهالی بکشاورزی گنوان میکنند. راه مارو است و از طریق جبل آباد ماشین میرود. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱).
حصار هتره [ح هرت] (راخ) دهی است جو بخش شهریار شهرستان تهران واقع در ۱۶ هزار گزی جنوب طبرستان هوس و جغت هزار گزی شمال یاختری استگاه و باط کریم. واقع در جلگه - معتدل - دارای ۲۴۹ تن سکنه میباشد. فارسی، ترکمی زبانند. از غلات و سیب آب و شراب میشود محصولاتش غلات، پنبه، سیب، پسته و انگور اهالی بکشاورزی از طریق باط کریم و لارد میتوان ماشین برد. مرده آفتاب کتند باغ مالدوله جزء این ده است. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱).

حصار هیدالناقی [ح ر ن] (راخ) دهی است از دهستان گرم بخش ترک شهرستان میانه واقع دو هجده هزار گزی شمال خاوری بخش ۲۲ و ۲۳ هزار گزی شوسه خلخال میانه ناحیه بیست کوهستانی معتدل. دارای ۴۳۰ تن سکنه میباشد. از چینه مشروب میشود محصولاتش، غلات، نخود، عدس. اهالی بکشاورزی، گله داری گذران میکنند. راه مارو است. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج چهارم).

حصار نشین [ح ر ن] (رامر کب) کسی که در حصار نشسته باشد. || کلمات از وزن مضارع حصاری. آن بری دیگر حصار نشین بود. نقاش کارخانه چین. نظامی.

حصار نو [ح ن] (راخ) ده از دهستان ماروسک بخش سرولات شهرستان قشاپور. ۲۰ هزار گزی شمال خاوری چکن بالا داشته معتدل. سکنه ۱۹۱ - شبه کردی و فارسی غلات. قازن نریاک - شغل زراعت راه مارو معین نمک دارد.

فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹.
حصار نو [ح ن] (راخ) دهی است از دهستان عشق آباد بخش قدیشه شهرستان قشاپور واقع در ۱۶ هزار گزی خاور قدیشه ناحیه بیست واقع در جلگه - معتدل دارای ۱۹۰ تن سکنه میباشد. فارسی زبانند. از غلات مشروب میشود. محصولاتش، غلات. اهالی بکشاورزی گذران میکنند. راه مارو است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹).

حصار نو [ح ن] (راخ) دهی است از بخش نصرت آباد شهرستان زاهدان واقع در ۶۰ هزار گزی جنوب نصرت آباد. ۴ هزار

گزی خاور شوسه هم نصرت آباد. ناحیه بیست واقع در جلگه. گرمسیر. دارای ۴۰ تن سکنه میباشد. بلوچی زبانند. از غلات مشروب میشود. محصولاتش، غلات، ذرت، لبنیات. اهالی بکشاورزی، گله داری، گنوان میکنند. راه مارو است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۸).

حصار نو [ح ن] (راخ) دهی است از دهستان خاخرطوران بخش بیارجمند شهرستان خاخرود ۱۰۸ هزار گزی جنوب خاوری بیارجمند هزار گزی جنوب شوسه خاخرود به سبزوار. دشت شزار - معتدل خشک. سکنه ۶۸۸ تن. زبان فارسی. غلات، پنبه، تنباکو، پسته، بادام، لبنیات. شغل زراعت و گله داری راه مارو. زمستان از طایفه سنگسری و کردهای قوچانی جهت تولید احشام خود حدود این ده می آیند. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج سوم).

حصار نو گیه [ح ن] (راخ) ده از دهستان حومه بخش شهریارک شهرستان پرد ۱۸ هزار گزی خاور شهریارک متصل به راه مارو و جلگه. معتدل - مالاریایی. سکنه ۳۰۷ تن. زبان فارسی. آب از غلات. محصول غلات. شغل زراعت. مشایخ دشتی زبان کردی ساکنی. راه فرعی. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج دوم).

حصاری [ح ر] (س نسیر) مشروب شهر حصار ترکستان. فلامان حصاری. دیدگاه حصاری ترکان حصاری.

بزم تو از روی ترکان حصاری چون بهشت جام تو از آفتاب روشن چنان چون سلسیل. فرخی.

گفتم چو بگرد سمت منبیل کاری دهوی زدم یکسی ای ترک حصاری. فرخی.

چون بوستان نازه و باغ شکفته باد از روی دیدگان حصاری - مارو. فرخی.

دوش بر من همی گریست بزاری یازمن آن ترک خوروی حصاری. فرخی.

دلمش کن و شادی کن و عشرت کن و خوشبختی من نوش کن از دست نگوان حصاری. فرخی.

ای لعبت حصاری غفلی دگر نداری مجلس جرد سازی باده چرا نباری. منوچهری.

بس بشتن بسی مهد و عبادی در ایشان مارو و آن حصاری. روس ورامین.

ز تیغ تنگ بستان حصاری قدرخان در آن درنگباری. خسرو شیرین.

حصاری [ح ن] (راخ) دهی است از دهستان باپاخلیل حصاری. رجوع به بوسف... شود.

حصاری [ح ن] (راخ) دهی است از دهستان موسیقی در آن برده که خوانندش حصاری چنین بگری بر آورد از عساری. نظامی.

رجوع به حصار و حصارک بدل خود. **حصاری** [ح ن] (م نسیر) حصاری. معاصر شده. حصار بناهید. متعین. حصار گرفته. حصاری شدند آن سیه در پن خروش آمد از کودک و مرد وزن. فردوسی.

که خاقان چین زینهارای شده است. زهرام چین زینهارای شده است. فردوسی.

گر بران پشد فیلموس و سیاه یکروزه نیدتوک و روسی کلاه. بموریه در حصاری شدند. وز ایشان بسی زینهارای شوند. فردوسی.

حصار و قوی و بار و حصار قوی. حصار این همه بر همان شیر شرف تو. فرخی.

ای ترک دگر خیره هم روزه چه داری کز گوهر برون آمد آن هید حصاری. فرخی.

واندیشه کنی سخت کاندرا این شد از بهر چرا گشته حصاری. ناصر خسرو.

فراوان نشان زینهارای شوند فراوان بندها حصاری شدند. اسدی.

حصار یزدان [ح ر] (راخ) دهی است از دهستان یاتین یا تین و رخ بخش کد گن شهرستان تربت حیدریه واقع در ۲۸ هزار هزار گزی شمال خاوری کد گن و ۴ هزار گزی خاور کال چنو کمی. ناحیه بیست واقع در دشت معتدل. دارای ۳۰۴ تن سکنه میباشد. فارسی زبانند. از غلات مشروب میشود. محصولاتش، غلات، پیاز. اهالی بکشاورزی گله داری، کرباس بافی گذران میکنند. راه مارو است. از دهتو میتوان اتومبیل برد. (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹).

حصاری شلخ [ح ش] (م نسیر) مرکب. تمهین. بموریه در حصاری شدند. وز ایشان بسی زینهارای شدند. فردوسی.

حصاری شد تبت اندر نشاپور محمد علی امین پتار آندواج. خسرو شیرین.

حصاص . [ح ص] (ع معن) گوشه مستیج کرده دم جفان دوییدن بحر . (منتهی الارب . آندراج) || تیز دوییدن تیز رفتن . تله دوییدن . سخت دوییدن . آتیز دوییدن . || تیز دادن . ضراط . بارویته شدن موی .
حصاصی . [ح ص] (ع معن) تیز در رفتار .
حصاص . [ح ص] (ع ل) آجرب . (اقرب النوار) .
حصاصه . [ح ص] (ع ل) خاک . تراب .
حصاصه . [ح ص] (ع ل) آنچه باقی ماند بعد دوییدن انگور .
حصاصه . [ح ص] (ع معن) نام دهی است به سواد نزدیک قصر این هیره از اصناف کوفه (معجم البلدان) .
حصافت . [ح ص] (ع عام) استوار شود . استوار خرد شدن . خرد مندی . (دهار) تمام خرد شدن . (دهار) . مسکم عقل بودن . استواری عقل . (فیثات) . محکم عقل . چودت زای . منانت زای . تمام شردی (ترجمان جرجانی ترتیب عادل) . قوی رای . تمام خرد و قوی رای شدن . (زوزنی) . تمام خرد شدن . (زوزنی) . حصافت رای یا حصافت عقل . استواری آن است حکام رای . استحکام عقل ؛ اما پرشاهت و نامی حصافت وی اعتماد است که باطل نگردد و بفرع دل مشغول ندارد . (ابوالفضل بیهقی ص ۳۲۲) و بصفت کمان خرد و حصافت و گنج تجریت و سازست است (کلبه دهنه) : و اعتماد بر کرم عهد و حصافت رای تو مقصور داشته ایم و (کلبه و دهنه) و بدین کتب کمال خرد و حصافت او میتوان شناخت . (کلیفه و دهنه) . اما من تیز نزدیک خداوندان حصافت منورم (جهانگشای جوینی) . جوانی باحصافت کهول . (ترجمه پینوچایی ص ۲۶۱) امیرک جلوس و جسمی که باحصافت موسوم بودند ... گفتند صواب آنست که ... (ترجمه پینوچایی) . لباس وجود را بطراز سعادت معزین و روان او بانوار حصافت روشن گرداند . (جهانگشای جوینی) .
|| استواری . محکم . محکم شدن . استوار شدن . || صاحب فیثات بکلمه معنی خشکی و تنگی هم داده است و در دیگر لغت نامهها دیده نشد . (یادداشت بعضی مؤلف) .
حصافه . [ح ص] (ع ل) گندم رجویانی مانند در خرمن بعد بیادندان خرمن رویه (محمود ابن عربینجی) . دفته خرمن . آنچه مانده باشد در خرمن از گندم و جو و جز آن .
|| تلخ دانه رجویان که از گندم برآید . دان مرغ . ته غربالی . (آندراج) .
|| خورده خرما سخت باشد .
حصان . [ح ص] (ع ل) اسب و نوبی که تضم آن عزیز دارند . (منتهی الارب) . اسب فر . نریان . کریم . اسب زونیکو که نسل

آن نگاه داشته شود . (فیثات) آبقر . کشتن کشتن آسب . ج . حصین .
حصان . [ح ص] (ع ل) نمرات حصان وزن یاوسایا شوهر دار . زن نیکو کار . وعقیقه . پشوی . متروجه مستوره . حصن . حاجنه ج . حصانث و حصن . || دونه . یکدانه مرارید .
بصحن حصین اندرم از زودست که پیشتد حصن حصینم حصان . (مسعود) .
حصان . [ح ص] (ع ل) نام موضعی در رمل میان دو جبل طی . (معجم البلدان) .
حصان . [ح ص] یا [ح ص] (ع ل) نام کوهی از یرقان اراض مدینه . و گویند نام کوهی خرد است بدانجا . (معجم البلدان) .
حصان البان . [ح ص] (ع ل) اکلیل الجبل . رجوع به این کلمه شود .
حصانث . [ح ص] (ع ل) حصانث استواری محکم . استحکام . استوار شدن . حصان و جز آن . (ناج العاصد بیهقی) . و اعقل خود آن یک حصن بی حدت دار . (جهانگشای جوینی) .
|| پارسی . (زمخشری) پر مهر کار شدن نهفته شدن زن . (ناج العاصد بیهقی) .
حصانه . [ح ص] (ع ل) نردبای و آن مرغی است از مرغان آبی (زمخشری)
حصانیات . [ح ص] (ع ل) - مرضی است . (یادداشت مؤلف) .
حصاید . [ح ص] (ع ل) رجوع به حصانه شود .
حصی . [ح ص] (ع معن) شیرمکین کودک تار شدن شکم || جد آب شدن (منتهی الارب) .
حصب . [ح ص] (ع ل) سنگ ریزه .
|| فروزینه . هیزم و فروزینه آتش از هر چه باشد . یا هیزم را حصب نگویند مادام که آتش وی فروخته نشود . (منتهی الارب) . گیره . آتش گیره . ضرام هیزم و آنچه بدان آتش فروزند . آنچه در آتش اندازند . هر چه بدان آتش فروخته شود . (فیثات) یازده آتش . ضرام . فروزینه . هیزم .
حصب . [ح ص] (ع ل) شیر که کف از او بر نیاید از سردی . || شیر که از سردی مسکه دی نه برآید .
حصب . [ح ص] (ع ل) باد که سنگ آرد . (مهذب الاسماء) .
حصب . [ح ص] (ع معن) سرخه بر آوردن . مبتلای به سرخه شدن . حصبه بر آوردن . سرخه بر آمدن . (ناج العاصد بیهقی) . || انقلاب چاه از کمان . (منتهی الارب) برگشتن زه از کمان .
حصبه . [ح ص] (ع معن) سنگ ریزه انداختن بر . سنگ انداختن . (زوزنی) . (ناج - انه مادر بیهقی) .

|| رفتن بر روی زمین . رفتن در زمین .
|| امراض کردن از ... زوی گردانیدن از ...
|| حصب مکان ، سنگ ریزه کردن بر جای .
|| فروزینه و هیزم افکندن دو آتش .
حصبه . [ح ص] (ع ل) اسم ملکه از ملکه های قتیبه یا مقاطعة زاب است و برخی ترجمه آن را اویجا آمده است و نالسته اند . (فاموس کتاب مقدس) .
حصبه . [ح ص] (ع ل) سنگ ریزه . (مهذب الاسماء) . عینا قفا در گیلانی را دیدند در حرم کینه روی بر حصیا نهاده . (گلستان) .
حصبیات . [ح ص] (ع ل) سنگهای ریزه .
حصبار . [ح ص] (ع ل) نام موضعی است . (معجم البلدان) .
حصبه . [ح ص] (ع ل) با وسعت که سنگ ریزه دارد . || ارض حصبه : زمین سنگ ناله .
حصبه . [ح ص] (ع ل) از اعلام مردان عرب است .
حصبه . [ح ص] (ع ل) سنگ ریزه و یکی از آن . و این نادر است .
حصبه . [ح ص] (ع ل) سرخه های سرخ و بازیک و سوزنده که بریدن پدید آید . (فیثات) . سرخه . (السامی فی الاسماء) . سرخه . (زمخشری) . هیزم . (زمخشری) .
بضمها و فتحها : سرخه . (خلاص نظری) .
بفتح حا و باء جوشهای سرخ را کند باشد چون دانه کاورس و در ابتداء چون کبک گزیدگی نماید . بفتح سرخه . (مهذب الاسماء) [ح ص] (ع ل) [ح ص] (ع ل) سرخه . (منتهی الارب) . تهاوی میگویند بفتح حا مهمله و سکون صاد مهمله در لغت بسیار است که بر افتاد انسان بر آید بانب و حصب بفتح صاد مصدر آنست . چنانچه در صراح گفته . اطباء گویند : حصبه دانه های باشد سرخ رنگ مانند دانه جاورس . در آغاز ظهور بر بدن آدمی . مانند جای گزیدن کبک بروز کند . سپس دانه دانه شود ، لیکن چرک نکند . بلکه مانند خشکریشه باشد و سبب آن صفره حار رقیق . و بیشتر اوقات مانند این صفره از غلیان و گرمی خون و سوزش آن حاصل شود . و همین جهت است که میگویند حصبه آبله است صغری . و آبله حصبه بیست دمی . و حصبه مضاعف حصبه را نامند که در اندرون هر دانه دانه دیگری تولید شود . و همچنان است آبله مضاعف . و حصبه مضاعف خالی از خطر نباشد . چه دلالت بر این کند که ماده نیرومند و بسیار است . و حصبه مضاعف حصبه را نامند که از حصبه مضاعف و غیر مضاعف

فهرست جلدهای چاپ شده لغت نام‌دهندگان

| ردیف | تاریخ چاپ | | تعداد صفحه | کلمه | | شماره حرف | حروف الفبا | سجل |
|------|-----------|-----------------|------------|------------------|--------------|-----------|------------|-----|
| | سال | ماه | | از | تا | | | |
| ۱۷۰ | ۱۳۲۵ | — | ۵۰۲ | ابوصمد | آ | ۱ | الف | ۱ |
| ۱۷۰ | ۱۳۲۶ | — | ۵۰۰ | آببات | ابوصمد | ۲ | الف | ۲ |
| ۱۷۰ | ۱۳۲۶ | — | ۵۰۰ | اختیار | آببات | ۳ | الف | ۳ |
| ۵۰ | ۱۳۲۹ | — | ۵۷ | لیله (کامل) | ث | ۴ | ث | ۴ |
| ۲۰ | ۱۳۲۶ | — | ۳۴ | ظلیفی (کامل) | ظ | ۱ | ظ | ۵ |
| ۱۷۰ | ۱۳۲۸ | — | ۵۰۰ | اژدها | اختیار | ۴ | الف | ۴ |
| ۱۴۰ | ۱۳۲۸ | — | ۲۰۲ | پلان | پ | ۱ | ب | ۶ |
| ۱۱۰ | ۱۳۲۹ | — | ۲۰۶ | ژیونوسیوس (کامل) | ذ | ۲ | ذ | ۸ |
| ۷۰ | ۱۳۲۹ | — | ۹۳ | ضییم (کامل) | ض | ۱ | ض | ۹ |
| ۶۲۰ | ۱۳۳۰ | — | ۲۵۲ | اسحاق | اژدها | ۵ | الف | ۱۰ |
| ۸۰ | ۱۳۳۰ | — | ۹۶ | اسکندر | اسحاق | ۶ | الف | ۱۱ |
| ۸۰ | ۱۳۳۰ | — | ۱۰۰ | پوده کباب | پلان | ۲ | ب | ۱۲ |
| ۸۰ | ۱۳۳۰ | — | ۱۰۰ | حاصل | ح | ۱ | ح | ۱۳ |
| ۸۰ | ۱۳۳۱ | — | ۱۰۰ | لب | ل | ۱ | ل | ۱۴ |
| ۱۲۰ | ۱۳۳۲ | — | ۱۵۶ | اسماعیل | اسکندر | ۷ | الف | ۱۵ |
| ۵۰ | ۱۳۳۲ | — | ۵۹ | زهداوا (کامل) | ز | ۱ | ژ | ۱۶ |
| ۸۰ | ۱۳۳۲ | — | ۱۰۰ | اشه | لیله | ۲ | ل | ۱۷ |
| ۸۰ | ۱۳۳۲ | — | ۱۰۰ | حب النیل | حاصل | ۲ | ح | ۱۸ |
| ۸۰ | ۱۳۳۲ | — | ۹۴ | اسید | اسماعیل | ۸ | الف | ۱۹ |
| ۸۰ | ۱۳۳۲ | — | ۱۰۰ | صالح بن نصر | ص | ۱ | ص | ۲۰ |
| ۸۰ | ۱۳۳۲ | — | ۱۰۰ | انگک بستن | اشه زور | ۲ | ن | ۲۱ |
| ۶۰ | ۱۳۳۲ | — | ۱۱۴ | لیله (کامل) | لنگک بستن | ۴ | ل | ۲۲ |
| ۸۰ | ۱۳۳۵ | خرداد | ۱۰۰ | طاهر زاده | ط | ۱ | ط | ۲۳ |
| ۸۰ | ۱۳۳۵ | تیر | ۱۰۰ | حجاج | حب النیل | ۳ | ح | ۲۴ |
| ۸۰ | ۱۳۳۵ | مهر | ۱۰۰ | بی | پوده کباب | ۳ | پ | ۲۵ |
| ۸۰ | ۱۳۳۵ | شهریور | ۱۰۰ | مرفه | صالح بن نصر | ۲ | ص | ۲۶ |
| ۸۰ | ۱۳۳۵ | آبان | ۱۰۰ | غضب | غ | ۱ | غ | ۲۷ |
| ۸۰ | ۱۳۳۵ | آذر | ۱۰۰ | تاجور | ت | ۱ | ت | ۲۸ |
| ۸۰ | ۱۳۳۵ | دی | ۱۰۰ | طرب نایینی | طاهر زاده | ۲ | ط | ۲۹ |
| ۸۰ | ۱۳۳۵ | اسفند | ۱۰۰ | گیرباس | کک | ۱ | ک | ۳۰ |
| ۸۰ | ۱۳۳۶ | خرداد | ۱۰۰ | پابک | ب | ۱ | ب | ۳۱ |
| ۸۰ | ۱۳۳۶ | تیر | ۱۰۰ | صلاته | مرفه | ۳ | م | ۳۲ |
| ۸۰ | ۱۳۳۶ | شهریور | ۱۰۰ | طلسمان | طرب نایینی | ۲ | ط | ۳۳ |
| ۸۰ | ۱۳۳۶ | مهر | ۱۰۰ | کاخ هشت بهشت | کک | ۱ | ک | ۳۴ |
| ۸۰ | ۱۳۳۶ | آذر | ۱۰۱ | طبعوج (کامل) | طلسمان | ۴ | ط | ۳۵ |
| ۸۰ | ۱۳۳۶ | اسفند | ۱۰۰ | باد | پابک | ۲ | ب | ۳۶ |
| ۸۰ | ۱۳۳۷ | مهر | ۱۰۰ | ناربان | تاجور | ۲ | ت | ۳۷ |
| ۸۰ | ۱۳۳۷ | آبان | ۹۶ | پسه گاه | بی | ۲ | پ | ۳۸ |
| ۸۰ | ۱۳۳۷ | آذر | ۱۰۰ | حدیث نفس | حجاج بن یوسف | ۴ | ح | ۳۹ |
| ۲۲۰ | ۱۳۳۷ | دی، بهمن، اسفند | ۲۲۷ | — | — | — | مقاله | ۴۰ |

بقیه فهرست جلدهای چاپ شده لغت نامه دهخدا

| شماره سلسله | حرفهای الفبا | شماره حرف | کلمه | | شماره صفحه | تاریخ چاپ | | شماره بزیال |
|----------------|--------------|--------------|----------------|--------------|---------------|-----------|------|----------------|
| | | | لا | زا | | سال | ماه | |
| ۴۱ | چ | ۱ | چای کنده | چای کنده | ۱۰۰ | فروردین | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۴۲ | الف | ۹ | اشتهی | اشتهی | ۱۰۰ | اردیبهشت | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۴۳ | ک | ۲ | گزربرداد | گبرماس | ۱۰۰ | خرداد | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۴۴ | ه | ۳ | سهون (کامل) | صله استغاره | ۱۰۰ | تیر | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۴۵ | و | ۲ | پارسایا | باد | ۱۰۰ | مهر | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۴۶ | ج | ۱ | جامه | ج | ۱۰۰ | آبان | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۴۷ | ن | ۳ | تیغاله | ناربان | ۱۰۰ | آذر | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۴۸ | ح | ۵ | سریف | حدیقه | ۱۰۰ | دی | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۴۹ | خ | ۲ | غز | قصب | ۱۰۰ | بهمن | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۵۰ | ع | ۲ | چشم‌زخم | چای کنده | ۱۰۰ | اسفند | ۱۳۳۸ | ۸۰ |
| ۵۱ | ک | ۳ | کاعظم آباد | کاخ‌عشت بهشت | ۱۰۰ | فروردین | ۱۳۳۹ | ۸۰ |
| ۵۲ | پ | ۵ | پی‌بودی (کامل) | پسه گاه | ۱۱۲ | اردیبهشت | ۱۳۳۹ | ۹۰ |
| ۵۳ | ز | ۱ | زاید | ز | ۱۰۰ | خرداد | ۱۳۳۹ | ۸۰ |
| ۵۴ | س | ۱ | سازمان ملل | س | ۱۰۰ | تیر | ۱۳۳۹ | ۸۰ |
| ۵۵ | خ | ۱ | خالدین سلیمان | خ | ۱۰۰ | مرداد | ۱۳۳۹ | ۸۰ |
| ۵۶ | ک | ۳ | گزیور | گزربرداد | ۱۰۰ | شهریور | ۱۳۳۹ | ۸۰ |
| ۵۷ | ی | ۱ | فاطمینوریاس | ی | ۱۰۰ | مهر | ۱۳۳۹ | ۸۰ |
| ۵۸ | الف | ۱۰ | اصفهان | اشتهی | ۱۰۰ | آبان | ۱۳۳۹ | ۸۰ |
| ۵۹ | ب | ۴ | بازو | بارسان | ۱۰۰ | فروردین | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۰ | ج | ۲ | جن | جامه | ۱۰۰ | اردیبهشت | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۱ | ن | ۱ | نجه | تیغاله | ۱۰۰ | خرداد | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۲ | خ | ۲ | غلی | غز | ۱۰۰ | تیر | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۳ | ع | ۳ | جم‌دم | چشم‌زخم | ۱۰۰ | مرداد | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۴ | ح | ۶ | حسن فروختن | حریف آزار | ۱۰۰ | شهریور | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۵ | س | ۴ | کلوله خوردن | گزیور | ۱۰۰ | مهر | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۶ | ی | ۲ | فراگل | فاطمینوریاس | ۱۰۰ | آبان | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۷ | خ | ۲ | خانه | خالدین... | ۱۰۰ | دی | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۸ | د | ۱ | داهی صبیح | د | ۱۰۰ | بهمن | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۶۹ | س | ۲ | سان | سازمان ملل | ۱۰۰ | اسفند ماه | ۱۳۴۰ | ۸۰ |
| ۷۰ | ن | ۵ | ندجیج | نجه | ۱۰۰ | فروردین | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۷۱ | ت | ۳ | نشته | فراگل | ۱۰۰ | اردیبهشت | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۷۲ | ث | ۱ | شاطر گنبدی | ش | ۱۰۰ | خرداد | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۷۳ | ب | ۵ | باقرخان | بازو | ۱۰۰ | تیر | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۷۴ | ص | ۳ | صمیم (کامل) | غلبان | ۱۲۵ | مرداد | ۱۳۴۱ | ۱۰۰ |
| ۷۵ | ه | ۱ | هانی گرمه | ه | ۱۰۰ | شهریور | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۷۶ | ع (۱) | ۱ | حتک | ع | ۱۰۰ | مهر | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۷۷ | ک | ۵ | گو تیر که | گنوله رس | ۱۰۰ | آبان | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۷۸ | ج | ۳ | جراره | چلات | ۱۰۰ | آذر | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۷۹ | ف | ۱ | فرازی | ف | ۱۰۰ | دی | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۸۰ | ن | ۱ | ناردان | ن | ۱۰۰ | بهمن | ۱۳۴۱ | ۸۰ |

بقیه فهرست جلدهای چاپ شده لغت نامه رهنخدا

| شماره سلسله | حرفهای الفبا | شماره حرف | کلمه | | شماره صفحه | تاریخ چاپ | | بها میرزا |
|----------------|----------------|--------------|--------------|--------------|---------------|-----------|------|--------------|
| | | | از | تا | | سال | ماه | |
| ۸۶ | ز | ۳ | زایچه | زبور | ۱۰۰ | اسفند | ۱۳۴۱ | ۸۰ |
| ۸۷ | الفبا (۱) | ۱۱ | اسفهان | اطلس | ۱۰۰ | فروردین | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۸۳ | س | ۳ | سان | ساقه | ۱۰۰ | اردیبهشت | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۸۴ | ق | ۴ | قاف | قلعه آب سرخه | ۱۰۰ | خرداد | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۸۵ | ع (۳) | ۲ | عل | علی بن شجاع | ۱۰۰ | تیر | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۸۶ | الفبا (۲) | ۱ | ال | النجه خان | ۱۰۰ | مرداد | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۸۷ | ث | ۶ | تدجیل | ترتیب | ۱۰۰ | شهریور | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۸۸ | ر (۱) | ۳ | ر | راقم | ۱۰۰ | مهر | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۸۹ | ر (۲) | ۱ | رمگ | روح القدس | ۱۰۰ | آبان | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۹۰ | ه | ۳ | داهی کبیر | خانه داز | ۱۰۰ | آذر | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۹۱ | خ | ۳ | خانه | خیال | ۱۰۰ | دی | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۹۲ | ن | ۲ | ناردان ایشان | لاقد | ۱۰۰ | بهمن | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۹۳ | ف | ۳ | فرازی | فرو | ۱۰۰ | اسفند | ۱۳۴۲ | ۸۰ |
| ۹۴ | ح | ۷ | حسن غروش | حصیه | ۱۰۰ | فروردین | ۱۳۴۳ | ۸۰ |
| جمع | ۲۹ حرف و مقدمه | — | — | — | ۱۱۸۳۳ | — | — | ۹۱۱۰ |

Université de Téhéran
Faculté des Lettres
Institut Loghat - Nâma

LOGHAT - NAMA

(Dictionnaire Encyclopédique)

Fondé par

ALĪ AKBAR DENKHODĀ

(1879 - 1956)

Sous la direction de

Mohammad Mo'în

Professeur à la Faculté des Lettres
Université de Téhéran

Numéro de série 94

Lettre H. Fascicule 7

Hosn Forūsh - Hsba(h)

TEHERAN

Avril - 1964

Imp. Dānshāh